رضا رئیس‌طوسی

زوال نظام اجتماعی و فروپاشی دولت قاجار

براساس اسناد آرشیو وزارت خارجهٔ بریتانیا

نشرنی

فهرست مطالب

مقدمه ۱۱

فصل اول: کشاورزان ۱۳

ترکیب جمعیتی ایران ۱۳

کشاورزان ۱۴

عوامل مؤثر در تقسیم محصول ۱۵

مالیات‌ها و اخاذی‌ها ۱۵

اخاذی‌های رسمی ۱۷

غفلت از قنات‌ها ۲۰

مناطق حاصلخیز متروک و فراموش‌شده ۲۱

سیستان، آبادانی و تمدن گذشته ۲۲

نفوذ و رقابت روس و انگلیس ۲۳

مقدمات انضمام سیستان ۲۴

تقسیم سیستان ۲۵

فروش زمین‌های سیستان ۲۶

اهداف سیاسی ـ استراتژیک راه کویته‌سیستان ۲۷

طرح اشغال سیستان ۲۷

انحراف آب هیرمند و اعزام کمیسیون بزرگ سلطنتی به سیستان ۲۸

تلاش ایران برای متوقف کردن کمیسیون سلطنتی بریتانیا ۳۰

حمایت حشمت‌الملک از منافع بریتانیا ۳۱

تخریب کشاورزی سیستان بعد از تقسیم ۳۵

قحطی و شورش ۳۶

تجاوز روس‌ها به خراسان و استرآباد ۳۹

استفادهٔ روس‌ها از ایلات ترکمن ۴۱

خوزستان، تمدن گذشته و غنای طبیعی ۴۳
ممانعت بریتانیا از توسعهٔ کشاورزی خوزستان ۴۵
طرح توسعهٔ روگن ۴۶
ادعای کاهش آب کارون ۵۰
استفاده از افراد بانفوذ جنوب ۵۳
کمک به شیخ خزعل برای به‌دست گرفتن طرح یا مخالفت با آن ۵۶
نیاز عین‌الدوله به وام و شرط دولت هند برای پرداخت آن ۵۷
آلمان به دنبال گرفتن امتیاز ۵۸
تغییرِ مسیر اقتصاد بومی در همسویی با اقتصاد غرب ۶۱
کشت تریاک ۶۴
کشت تریاک در مناطق دیگر ۶۶
مصرف داخلی تریاک ۶۷
فرایند وابستگی اقتصادی ۶۹
قحطی و مرگ‌ومیر ۷۱
کاهش ارزش نقره و تأثیر آن بر اقتصاد ایران ۷۷
پول کاغذی یا اسکناس ۸۵
پول مسی ۸۶
مهاجرت ۸۸

فصل دوم: وضع اقتصادی و سیاسی ـ اجتماعی جامعهٔ شهری ۹۳
جمعیت شهرنشین ۹۳
مدارس جدید ۹۴
نفوذ علما ۹۵
طبقات تجارت‌پیشه ۱۰۳
شکل‌گیری شرکت‌های بزرگ تجاری و از دُور خارج کردن بازرگانان ایرانی ۱۰۵
مقاومت بازرگانان علیه حقوق ظالمانهٔ گمرکی ۱۰۷
رکود و ورشکستگی بازرگانان در دههٔ ۱۲۸۰ ۱۱۰
تأسیس بانک و شرکت‌های تجاری ۱۱۶
کارگران شهری ۱۱۹
سرمایه‌گذاری شرکت‌های انگلیس و روس در صنایع فرش ۱۲۴
وضعیت کارگران در صنایع قالی‌بافی ۱۲۵
وخیم‌تر شدن وضعیت کارگران شهری ۱۲۶
شورش نان در ایالات و شهرها ۱۳۰
تأثیر جنگ روس و ژاپن بر تجارت گیلان، خراسان و آذربایجان ۱۴۶

فصل سوم: ایلات ۱۴۹
وضعیت ایلات در آستانهٔ انقلاب مشروطه ۱۴۹
اهداف درازمدت بریتانیا ۱۵۰
قاچاق اسلحه برای مسلح کردن ایلات ۱۵۱
عشایرِ عربِ کعب ۱۵۷
شیخ ثامر ۱۵۷
شیخ جابر ۱۵۸
شیخ مزعل‌خان ۱۵۸
شیخ خزعل ۱۶۱
اعطای امتیاز زمین به شیخ خزعل ۱۶۸
تحکیم قدرت خزعل در جنوب خوزستان ۱۶۹
حامیان شیخ خزعل در دربار ۱۷۰
ایلات بختیاری ۱۷۰
روابط بریتانیا با بختیاری‌ها ۱۷۴
اقدامات مکنزی ۱۷۸
ایلخانی امام‌قلی‌خان ۱۸۰
راه بختیاری ۱۸۲
تشکیل محافظان راه و آموزش نظامی ایل ۱۹۰
قرارداد نفت با بختیاری‌ها ۱۹۱
روابط بختیاری‌ها با شیخ خزعل ۱۹۶
ایلات لُر ۱۹۶
روابط لرها و بختیاری‌ها ۱۹۷
مواضع بریتانیا در قبال ایلات لر ۱۹۸
ایلات کرد ۲۰۸
قبیلهٔ خزیمهٔ عرب ۲۱۱
ایلات ترکمن ۲۱۲
رقابت‌های توسعه‌طلبانهٔ روس و انگلیس ۲۲۰
تسخیر آخال ۲۲۴
انضمام مرو و سرخس کهنه ۲۲۵
استفاده از ترکمن‌ها پس از تشکیل مرزهای جدید ۲۲۶
تشدید حملات ترکمن‌ها از دههٔ ۱۲۸۰/ ۱۹۰۰ به بعد ۲۳۰
ایلات شاهسون ۲۳۲

فصل چهارم: سلطنت و دولت دوران ناصرالدین‌شاه ۲۳۷
اجارهٔ وزارت‌خانه‌ها ۲۳۹
نفوذ قدرت‌های بیگانه در دربار و مقامات حکومتی ۲۴۳
سلطنت مظفرالدین‌شاه ۱۲۷۵-۱۲۸۵/ ۱۸۹۶-۱۹۰۷ ۲۵۰
کابینهٔ بدون صدارت ۲۵۲
صدارت امین‌الدوله ۲۵۳
دومین دورهٔ صدارت امین‌السلطان ۲۵۴
صدارت سلطان‌مجیدمیرزا عین‌الدوله ۲۵۶
گروه‌های هم‌مسلک سیاسی ۲۵۷
فشار شاه برای سومین مسافرت به اروپا ۲۵۸
رقابت بین شاهزادگان خانوادهٔ سلطنتی ۲۶۳
محمدعلی‌میرزا، ولیعهد ۲۶۳
شاهزاده ملک‌منصورمیرزا شعاع‌السلطنه ۲۶۶
شاهزاده ابوالفتح‌میرزا سالارالدوله ۲۷۱
شاهزاده عضدالسلطنه ۲۷۱
افزایش سلطهٔ قدرت‌های خارجی بر دولت ایران ۲۷۱
رقابت دو قدرت در خراسان ۲۷۵
نفوذ دو قدرت بر فرزندان شاه ۲۷۸
سالارالدوله ۲۸۳
شاهزاده عضدالسلطنه ۲۸۴

فصل پنجم: ارتش ایران ۲۸۵
ارتش در دوران صدارت مشیرالدوله ۲۸۸
نظام اداری ارتش ۲۹۳
ادارهٔ سررشته‌داری ۲۹۴
ادارهٔ قورخانه ۲۹۴
ساختار نظامی ۲۹۵
۱. پیاده‌نظام ۲۹۶
آموزش ۲۹۸
مواجب و دستمزد ۳۰۰
تسلیحات ۳۰۵
کارایی و تأثیر نیروی پیاده ۳۰۶
۲. سواره‌نظام غیرمنظم یا نیروهای ایلاتی ۳۰۷
۳. توپخانه ۳۰۹

بریگاد قزاق ۳۱۱
طرح ژوزف نوز برای سازمان‌دهی مجدد ارتش ۳۱۹

فصل ششم: رقابت امپریالیستی دو قدرت روس و انگلیس ۳۲۳
امتیازات و اضمحلال سیاسی ـ اقتصادی کشور ۳۳۱
امتیاز تنباکو ۳۴۵
نفوذ از طریق واگذاری وام‌های سیاسی ۳۴۶
واکنش سیاسی ـ اقتصادی عین‌الدوله در قبال نفوذ دو قدرت ۳۶۶
اشتیاق دولت لیبرال بریتانیا برای دستیابی به توافق با روسیه ۳۸۷

فصل هفتم: دهه‌های ناآرامی و خیزش انقلابی ۳۹۱
نقش طبقات و اقشار مختلف در شکل‌گیری جنبش‌ها ۳۹۱
ملکم مبلّغ «اخذ تمدن فرنگی بدون تصرف ایرانی» ۳۹۳
عقاید سیاسی ملکم ۳۹۳
انتشار قانون ۳۹۷
سید جمال‌الدین و مبارزه علیه امپریالیسم ۴۰۱
تماس با علما و تجار ۴۰۳
تشدید نفوذ دو قدرت ۴۰۷
آغاز دوبارهٔ ناآرامی‌ها ۴۱۳
گسترش تماس با علما ۴۱۶
شورش‌هایی که از کربلا و نجف هدایت می‌شد ۴۲۲
تلاش برای تقسیم ایران ۴۳۶
شکست روسیه از ژاپن انگیزه‌ای برای گسترش مبارزه ۴۳۹
بست‌نشینی در شاه‌عبدالعظیم ۴۴۸
تلاش انگلیسی‌ها برای تغییر سیاست روس‌ها ۴۵۱
تشدید فشار علما برای اجرای تعهدات شاه ۴۵۴
ادامهٔ ناآرامی‌ها ۴۵۶
تحصن در قم ۴۵۹
تحصن در سفارت بریتانیا ۴۵۹
توافق موقت ۴۶۶
بست‌نشینی در رشت و تبریز ۴۶۸
تشکیل اولین مجلس شورای ملی ۴۷۱
آماده شدن زمینهٔ بازگشت اتابک ۴۷۲
مجلس ایالتی تبریز ۴۷۵

انجمن‌ها و مجلس ایالتی گیلان ۴۷۶
مجلس ایالتی مشهد ۴۷۷
مجلس ایالتی اصفهان ۴۷۸
مجلس ایالتی شهرهای دیگر ۴۸۲
ناآرامی در کرمانشاه و قزوین ۴۸۲
انجمن‌های ایالتی و ولایتی در کاشان و زنجان ۴۸۳
وضعیت کلی جنبش ۴۸۴
ایجاد اختلاف بین شیخ فضل‌اللّه نوری و دیگر مجتهدان ۴۸۴
دسیسه‌های شاه علیه مجلس و مداخلهٔ روسیه به‌نفع او ۴۸۶
توافق دو قدرت برای اقدامات مشترک ۴۸۷
سرکوب انجمن‌ها ۴۸۹
اتابک در خدمت دو قدرت ۴۹۱
قتل اتابک و امضای قرارداد تقسیم ایران ۴۹۵
مشروطهٔ ناتمام ۴۹۷

مؤخره ۴۹۹

کتاب‌شناسی ۵۰۱

مقدمه

این کتاب پژوهشی دربارهٔ ایران بین سال‌های ۱۲۲۶ و ۱۲۸۶ خ (۱۸۴۷–۱۹۰۷ م) است؛ دوره‌ای که دو همسایهٔ بزرگ ایران یعنی روسیه و امپراتوری بریتانیا از طریق تحمیل امتیازات مختلف اقتصادی و سیاسی تأثیر چشمگیری بر سرنوشت کشور داشتند. این پژوهش دورهٔ حکومت‌های سه پادشاه ایران، یعنی ناصرالدین‌شاه (۱۲۲۷–۱۲۷۵)، مظفرالدین‌شاه (۱۲۷۵–۱۲۸۵) و محمدعلی‌شاه (۱۲۸۵–۱۲۸۸) را در بر می‌گیرد. کتاب از هفت فصل تشکیل شده است که به بسترهای انحطاط دولت و زمینه‌های اجتماعی و سیاسی انقلاب مشروطیت ایران اختصاص دارند.

فصل اول مطالعه‌ای است دربارهٔ مسائل مربوط به جامعهٔ دهقانی ایران که در آن دوره بزرگ‌ترین سهم را در جمعیت ایران داشت. در این فصل نظام سهم‌بری، مالیات‌های بخش کشاورزی، مسائل آبیاری، آثار حکمرانی سوء و رقابت قدرت‌های بزرگ در ویران شدن مناطق حاصلخیز مورد مطالعه قرار می‌گیرد. تغییر جهت نظام اقتصاد بومی در راستای نیازهای اقتصادی بریتانیا و روسیه، آثار نوسانات پولی و مهاجرت دهقانان از نواحی کشاورزی کشور نیز مورد بررسی قرار می‌گیرد.

فصل دوم به بررسی اقشار مختلف جامعهٔ شهری ایران، یعنی علما، تجار، زمین‌داران و کارگران شهری پرداخته است و روابط این اقشار اجتماعی با هم و نفوذ قدرت‌های خارجی بر آن‌ها را نیز مورد مطالعه قرار داده است.

فصل سوم، به بررسی سومین لایهٔ بزرگ جمعیت ایران یعنی ایلات و عشایر و مداخلات دو قدرت بزرگ در میان آنان در شمال و جنوب کشور پرداخته است.

فصل چهارم اختصاص دارد به سلطنت و نظام حکومتی و گسترهٔ نفوذ روسیه و انگلستان در دربار و در میان مقامات حکومتی و شاهزادگان. حمایت از این شاهزادگان و استفاده از رقابت‌های

موجود بین آن‌ها به‌منظور پیشبرد سیاست‌های این دو قدرت بزرگ بر اساس آرشیو وزارت خارجهٔ بریتانیا و منابع تاریخیِ دیگر، در این فصل بررسی شده است.

فصل پنجم به مطالعهٔ ارتش و قوای نظامی ایران در دورهٔ قاجار اختصاص دارد. در این فصل پس از بحثی در مورد سیاست‌های بریتانیا و روسیه در مورد ارتش ایران، نحوهٔ ادارهٔ ارتش و قوای چهارگانهٔ آن (پیاده‌نظام، قوای عشایری، توپخانه و بریگاد قزاق) بررسی شده است.

فصل ششم، اختصاص امتیازات اقتصادی واگذارشده به قدرت‌های خارجی و وام‌های سیاسی دریافت‌شده از این قدرت‌ها را مورد مداقه قرار داده است. در این فصل به بررسی آثار این امتیازات و وام‌ها بر انحطاط اقتصادی ایران و روابطش با دو قدرت بزرگ پرداخته شده است.

فصل هفتم، تلاشی برای بررسی منابع و ریشه‌های اندیشهٔ تغییر و اصلاح در این دورهٔ سیاسی است و مراحل تطور جنبش مردمی در مقابل حکومت خودکامه و نفوذ خارجی و سرانجام این تحول را به بررسی می‌نشیند.

این پژوهش به‌طور عمده بر اساس اسناد آرشیوهای وزارت خارجهٔ بریتانیا، ادارهٔ هند و کتاب‌ها و مقالات در نشریه‌های تخصصی انگلیسی‌زبان در حوزهٔ مطالعات مربوط به سیاست قدرت‌های استعماری قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم میلادی انجام شده است. منابع فارسی مربوط به تاریخ ایران در این دوره نیز تا زمان تکمیل پژوهش مورد بررسی قرار گرفته است. مدعیات مطرح‌شده در این اسناد و گزارش‌ها حتی‌الامکان با منابع تاریخی فارسی مقایسه شده و برخی کاستی‌ها یا گزارش‌های نادقیق مشخص شده است. با این وصف، شایسته است داوری‌های مطرح‌شده در اسناد مذکور دربارهٔ اشخاص و مسائل جامعهٔ ایران در کنار منابع دیگری که در سال‌های اخیر منتشر شده‌اند، مورد توجه قرار گیرد.

فصل اول

کشاورزان

ترکیب جمعیتی ایران

جمعیت ایران را در پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم بین ۶ تا ۱۵ میلیون نفر تخمین زده‌اند. ژنرال شیندلر در سال ۱۲۶۳ جمعیت ایران را هفت میلیون[۱]، لرد کرزن در سال ۱۲۷۰ نه میلیون[۲]، سروالنتین چیرول در سال ۱۲۸۲ شش میلیون[۳]، و مورگان شوستر در ۱۲۹۱ بین ۱۳ تا ۱۵ میلیون نفر تخمین زده‌اند[۴]. اما در تحقیقاتی که بر اساس علم جمعیت‌شناسی و آمارگیری سال ۱۳۳۵ صورت گرفت، جمعیت کشور را در ابتدای قرن بیستم ۹ میلیون و ۸۰۰ هزار نفر برآورد کردند.[۵] از این تعداد حدود ۵۵ درصد را روستاییانی با سطح زندگی بسیار پایین، ۲۴ درصد را ایلات صحرانشین و نیمه‌صحرانشین[۶]، و ۲۱ درصد بقیه را ساکنان مراکز شهری تشکیل می‌دادند.

1. Cited by Curzon, George. *Persia and the Persian Question*, 2 vols. (London: Longmans, Green and Co., 1892), vol. II, p. 492.

2. Ibid., p. 494

3. Chirol, Valentine. *The Middle Eastern Question or Some Political Problems of Indian Defence* (London: John Murrey, 1903), p. 95.

4. Shuster, Morgan W.*The Strangling of Persia* (NewYork: The Century Co., 1920), p. ix.

5. Bharier, Julian. "A Note on the Population of Iran, 1900-66", in *Population Studies*, vol. xxii, no. 2, July 1968, pp. 273-9.

۶. لرد کرزن جمعیت ایلات را دو میلیون نفر تخمین زده است. *Persia and The Persian Question,* op.cit., vol. II, p. 270.
و سِر پرسی سایکس تصریح می‌کند که یک‌چهارم کل جمعیت ایران را احتمالاً ایلات تشکیل می‌داده‌اند.
The History of Persia, 2 vols. (London: MacMillan and Co., 1915), vol. II, p. 499.

کشاورزان

کشاورزان که اکثر جمعیت را شامل می‌شدند و عمده‌ترین تولید ملی بخش کشاورزی ایران را تأمین می‌کردند تحت ستم بودند و در محرومیت شدید به سر می‌بردند.[۱] تمام گزارش‌های افراد مطلع غربی نشان می‌دهد که از آخرین دهه‌های قرن نوزدهم تقریباً همهٔ کشاورزان زندگی بخورونمیری با بدترین نوع تغذیه و مسکن داشتند.[۲]

در آن دوره جمعیت روستایی در ۱۵ هزار و ۲۰۰ ده در سراسر کشور ساکن بودند. در هر ده ۵۰ تا ۵ هزار نفر سکونت داشتند.[۳] این روستاها و دهکده‌های کوچک‌تر در سراسر ایران ــ سرزمینی بسیار متنوع، با وسعت ۱٬۶۲۶٬۵۰۰ کیلومتر مربع و سه برابر وسعت خاک فرانسه ــ پراکنده بودند و بیشتر آن‌ها به‌علت نبود راه، راه‌آهن و دیگر تسهیلات حمل‌ونقل دور و بی‌خبر از هم بودند. در این روستاها کشاورزان که عملاً حکم برده را داشتند، برای ارباب‌ها کشت‌وزرع می‌کردند و زیر فشار انواع اخاذی‌هایی بودند که هم از سوی دولت و هم از سوی متصدیان محلی اعمال می‌شد.[۴] فقر، جهل، بیماری و وابستگی با سرنوشت آنان گره خورده بود. بنا به یک گزارش رسمی، عدالت حتی در روستاهایی که در نزدیکی مراکز شهری بودند غالباً به معنی تنبیهات بدنی توسط ارباب‌ها بود. تنها مأمور دولتی که به روستاها می‌آمد، مأمور جمع‌آوری مالیات بود.[۵] مشکلات کشاورزان بومی بیش از آن‌که ناشی از شرایط فیزیکی کشور باشد، در اخاذی اربابان و مقامات دولتی و به‌طور غیرمستقیم در نفوذ دو همسایهٔ استعمارگر در شمال و جنوب کشور ــ روس و انگلیس ــ ریشه داشت. موقعیت جغرافیایی و وسعت ایران، به‌سبب وجود ارتفاعات و دشت‌های مرکزی، تنوع گستردهٔ آب‌وهوایی و پوشش گیاهی پدید می‌آورد. این سرزمین برخوردار از مناطقی با گرمای حاره‌ای و نیز مناطقی با سرمای قطبی، و مناطقی با رطوبت بالا، آب فراوان و مرداب‌های وسیع است، همچنان که بیش از سهم عادلانه، صحراهای دلتنگ‌کنندهٔ بی‌آب دارد. در یک نظام حکومتی مناسب، از یک چنین

۱. کشاورزی و فعالیت‌های وابسته به آن بین ۸۰ تا ۹۰ درصد تولید ناخالص ملی را فراهم می‌کرد و ۹۰ درصد جمعیت فعال که تعدادشان حدود سه میلیون و ۴۳۱ هزار نفر بود به آن اشتغال داشتند (در این باره ن.ک.: Bharier, 1971, 38.).

۲. ن.ک.:

Lambton, Ann. *Landlord and Peasant in Persia* (London: OUP, 1953); Keddie, Nikki R. "Historical Obstacles to Agrarian Change in Iran" in *Clarmont Asian Studies* no. 8, p. 4.

۳. این ارقام متکی به آمارهایی است که ارتش هند به‌دست آورده و ژولین باریر آن‌ها را نقل کرده است.

Bharier, Julian. *Economic Development in Iran, 1900-76* (London: OUP, 1971). p. 32.

4. Lambton, Ann. "*Persian Society under the Qajars*", *Journal of the Royal Central Asian Society*, vol. xlxiii, 1961 (pp. 123-139), p. 137.

5. Ministry of Information, *12 Points for Progress* (Tehran: Ministry of Information Publications, 1968), pp. 5-6.

شرایط طبیعی‌ای به‌سادگی می‌توان محصولات متنوع و فراوان، حتی مازاد بر نیازهای مردم، به‌دست آورد. اما در نظامی که مدام از مردم اخاذی می‌کرد و زیر نفوذ گستردهٔ دو قدرت بیگانه قرار داشت کشاورزان برای توسعهٔ منابع طبیعی خود فرصتی پیدا نمی‌کردند و درنتیجه روزبه‌روز فقیرتر می‌شدند.

عوامل مؤثر در تقسیم محصول

به‌استثنای اقلیت کوچکی از کشاورزان که جزء خرده‌مالکان محسوب می‌شدند و، بنا به تحقیقات اَن لمبتون، زمین‌های کمترحاصلخیز و دورافتاده‌ای را در اختیار داشتند،[1] بقیهٔ کشاورزان را دهقانان سهم‌بر یا اجاره‌دار، یا کارگران بدون زمین تشکیل می‌دادند[2] که در قسمت معیّنی از زمینِ مالک، بر اساس تقسیم محصول، کار می‌کردند. محصول معمولاً بین کشاورزان و مالک بنا بر مالکیت یکی از عوامل پنج‌گانهٔ زمین، آب، بذر، گاو و کار تقسیم می‌شد. بنابراین، محصول بین مالکی که دارای زمین، آب و بذر بود، با کشاورزی که دو عامل کار خود و گاو را می‌آورد به نسبت سه بر دو تقسیم می‌شد.[3] این امر باعث می‌شد کشاورزان فقیرتر که چیزی جز نیروی کار خود نداشتند، تنها یک‌پنجم از کل محصول را به‌دست آورند، و از این رو همچنان فقیر باقی بمانند. شدت فقر در برخی از بخش‌های کشور چنان بود که کشاورزان مجبور می‌شدند سالانه مقداری از گندم سهم خود را به صورت مساعده پیشاپیش دریافت کنند. همین مساعده‌ها کشاورزان را هرچه بیشتر به زمین وابسته می‌کرد، چراکه مجبور بودند همیشه روی زمین کار کنند بدون این‌که هرگز قادر به پرداخت قرض‌های خود باشند.

مالیات‌ها و اخاذی‌ها

علاوه بر تحمل نظام سهم‌بری، کشاورزان مجبور بودند مقرری‌های مختلفی نیز بپردازند. از جمله باید سهمی از کره، روغن، مرغ، هیزم، پنیر، تخم‌مرغ، بره و چهارپایان دیگر را به ارباب و یا مباشران او می‌دادند، و نیز همگی عموماً حق سرشماری، ازدواج و غیره پرداخت می‌کردند و همواره باید

1. Lambton, Ann. *Landlord and Peasant in Persia*, op.cit., p. 276.

2. Ibid., p. 295.

۳. گرچه تقسیم محصول به این شکل در ایران بسیار متداول بود، نمی‌توان آن را به کل کشور تعمیم داد که تنوع فیزیکی گسترده‌ای داشت. محصولات کشاورزی بر اساس کشت آبی و دیم، زمستانی و تابستانی، و نیز نوع آبیاری از رودخانه، قنات و چاه تقسیم می‌شدند (Ibid., pp. 306-311). در مورد قسمت‌های جنوبی و مرکزی ایران، ن.ک.:
Stack, Edward. *Six Months in Persia*, 2 vols. (London: Sampson Low, Marxton, Searle and Rivington, 1882) vol. II, pp. 247-82.

آمادهٔ بیگاری برای ارباب می‌بودند. علاوه بر این، در هر عید نوروز نیز دهقانان باید هدایایی جنسی و نقدی به نام عیدی و ... می‌دادند.[۱] در کنار این اخاذی‌ها، انواع گوناگونی از چپاول‌های غیررسمی نیز وجود داشت، چنان‌که لرد کرزن در سال ۱۲۷۱ می‌نویسد در لرستان:

> هر منطقه و بخشی باید سالانه مبلغ ۲۵ تا ۵۰ قران برای یک نسخه از خاطرات روزانهٔ اولین مسافرت شاه به اروپا بپردازند. این مالیات از تاریخ مسافرت شاه، یعنی سال ۱۲۵۲ به آنان تحمیل شد... و هرگز نیز قطع نشد.[۲]

یا مثلاً از اهالی روستایی خواستند برای تولد پسر حاکمِ محل گهواره‌ای تهیه کنند، و از آن پس نیز سالانه هزینهٔ گهواره را از آن‌ها دریافت می‌کردند. مشابه همین، مبالغی مالیات برای نگهداری سوارکاران برای جنگ با ایلات ترکمن، و نیز تهیهٔ اسب برای اصطبل سلطنتی و غیره تعیین شده بود. این مالیات‌ها، به گفتهٔ سِر پرسی سایکس، چند دههٔ بعد نیز همچنان دریافت می‌شد.[۳]

بنا به نوشتهٔ میرزا محمد ناظم‌الاسلام کرمانی، مقامات محلی از اهالی روستاهای کرمان سالانه پولی بابت خرید ترکه برای فلک کردن روستاییان می‌گرفتند. ناظم‌الاسلام کرمانی که نقش فعالی در انقلاب مشروطیت داشت و به گفتهٔ ادوارد براون، «مؤلف بسیار تحسین برانگیز **تاریخ بیداری ایرانیان** است و پنج جلد کار او با اسناد تاریخی مهمی غنی شده است»[۴]، می‌نویسد زارعین در روستایی از کرمان مجبور بودند سالانه ۷۰ یا ۸۰ تومان «پول بی‌ادبی» بپردازند. وی در توضیح این مالیات به نقل ماجرایی می‌پردازد و می‌نویسد روزی در حضور حاکم بادی از کدخدای ده خارج می‌شود. حاکم دستور می‌دهد ریش او را بتراشند، و کدخدا ریش خود را به مبلغ ۷۰ یا ۸۰ تومان از حاکم می‌خرد. چنین پول‌هایی از کشاورزان جمع‌آوری می‌شد و از آن پس برای سال‌ها جزء مالیات‌های آن‌ها به شمار می‌آمد. بدیهی است تحمیل این قبیل اخاذی‌ها به معنای آن بود که مالیات ایالت کرمان همیشه رو به افزایش باشد.[۵]

محمدعلی‌خان سدیدالسلطنه می‌نویسد کشاورزان زرقان، دهکده‌ای در پنج‌فرسنگی شیراز، نوعی مالیات می‌پردازند که «در آن‌جا معروف به مالیات 'خونی' است. در سلطنت محمدشاه یک

1. Lambton, Ann. *Landlord and Peasant in Persia*, op.cit., pp. 330-3.

2. Curzon, George. *Persia and the Persian Question*, op.cit., vol. II, p. 473.

3. Sykes, Sir Percy M. *The History of Persia*, op.cit., vol. II, p. 494.

4. Brown, Edward. *The Persian Revolution of 1905-1909* (Cambridge University Press, 1910), p. 3n.

۵. ناظم‌الاسلام کرمانی، میرزا محمد (۱۳۵۷)، **تاریخ بیداری ایرانیان**، به اهتمام علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، ج ۱ و ۲، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، با همکاری آگاه و توس، مقدمهٔ بیداری ایرانیان، ص ۲۱۴-۲۱۵.

نفر سرباز در آن‌جا کشته [شده] و یک مبلغ خونبها از رعیت دولت دریافت داشته‌اند و تا به حال که از شصت سال تجاوز کند آن مبلغ را هر ساله از رعیت دریافت کنند».[۱]

احمد مجدالاسلام کرمانی در کتاب خود، **سفرنامهٔ کلات: گوشه‌ای از تاریخ انقلاب مشروطیت ایران**، می‌نویسد کشاورزان مجبور بودند سهمی از محصول خود را برای مخارج مهمان‌داری کدخدا بپردازند، زیرا کدخدا از مأموران دولتی که به هر دلیلی به روستاها می‌آمدند میزبانی می‌کرد. اما این هزینه‌ها تنها شامل پذیرایی از مهمانان در دوران اقامتشان در ده نمی‌شد، چراکه مأموران هیچ‌وقت دست خالی روستاها را ترک نمی‌کردند و برای تهیهٔ هدایای آنان دهقانان هم باید سهم خود را می‌پرداختند.[۲]

برای گروه بزرگی از کشاورزان و خانواده‌های آن‌ها که تنها قسمتی از یک ده را کشت‌وزرع می‌کردند، سهمی که از محصول می‌بردند صرفاً در حد بخورونمیر بود، اما برای اربابی که مالک حدود صد روستا یا بیشتر بود، چهارپنجم، سه‌پنجم یا حتی دوپنجم محصول، ثروت بسیار چشمگیری بود.

مالکان ثروتمندتر که صاحب روستاهای بسیار بودند، در شهرها سکونت داشتند و املاکشان توسط مباشرانی اداره می‌شد که درآمدهای آن‌ها را جمع‌آوری می‌کردند. این غیبت‌های متداول نه‌تنها مانع از تماس دوستانهٔ بین مالک و زارع می‌شد، بلکه روستاییان را هرچه بیشتر در معرض اخاذی‌های مستبدانهٔ مباشران قرار می‌داد که کشاورزان را، بدون هیچ حمایت به‌ظاهر پدرانه‌ای، در مقابل چپاولگری‌های قدرت‌های ایالتی رها می‌کردند.

اخاذی‌های رسمی

شاه تمامی مناصب و وزارت‌خانه‌ها، گمرک‌ها و غیره را سالانه به فردی اجاره می‌داد که بالاترین قیمت را در مزایده پیشنهاد می‌داد. نظام اجاره یا فروش سالانهٔ مناصب از زمان فتحعلی‌شاه (۱۱۷۶–۱۲۱۳) به بعد باب شد. بنابراین کسانی که منصبی را در مزایده برنده می‌شدند، علاوه بر جمع‌آوری مالیات محل خود که در کتابچهٔ مخصوص تعیین شده بود، مبالغی هم برای افزایش قیمت تجدید منصب خود در سال بعد، یا اجارهٔ منصب بهتر، و نیز مبالغی برای هزینه‌های اداری و غیرهٔ منطقهٔ خود اخذ می‌کردند. چنین نظامی نه‌تنها دهقانان را هرچه بیشتر بدهکار می‌ساخت، بلکه درنهایت

۱. سدیدالسلطنه، محمدعلی‌خان (۱۳۶۲)، **سفرنامهٔ سدیدالسلطنه**، تصحیح و تحشیه: احمد اقتداری، تهران: انتشارات بهنشر، چاپ اول، ص ۵۵.

۲. مجدالاسلام کرمانی، احمد (ج ۱، ۱۳۴۷؛ ج ۲، ۱۳۵۰)، **سفرنامهٔ کلات: گوشه‌ای از تاریخ انقلاب مشروطیت ایران**، اصفهان: چاپ دانشگاه اصفهان، ج ۱، ص ۵۴.

به تخریب بخش کشاورزی نیز منجر می‌شد. لمبتون دربارهٔ تخریب واقعی برخی از مناطق که نتیجهٔ اعمال این روش بود، چنین می‌نویسد:

> مالیات اصلی شمس‌آباد، نزدیک قم، ۶۰۰ تومان بود. این مبلغ با اضافه شدن مالیات‌های متعدد افزایش یافت تا سرانجام به ۳ هزار و ۵۰۰ تومان رسید. این امر دهقانان را به اضمحلال کشاند و املاک آن‌ها سرانجام به‌علت تأخیر در پرداخت مالیات‌ها مصادره شد. مشابه شمس‌آباد، درآمد مالیاتی برای زمین‌های کشت‌شدهٔ پنج ایالت قم، که با رودخانه و قنات آبیاری می‌شدند، به‌جز سراجه بالغ بر ۱۲ هزار و ۱۴ تومان پولِ نقد و معادلِ ۳ هزار تومان و ۴ هزار و ۵۸۲ خروار جنس، بالغ می‌شد. و هر سال هم مبلغی مازاد برای هزینه‌های اداری به آن اضافه می‌شد. این امر در طول زمان درنهایت مالیات را از ۱۲ هزار و اندی به ۲۵ هزار تومان رساند. به همین ترتیب، بسیاری از دهکده‌ها در همسایگی شمس‌آباد تخریب و متروک شد.[۱]

در کتاب سدیدالسلطنه دربارهٔ روستایی به نام ایزدخواست و مالیات آن می‌خوانیم:

> ایزدخواست از نقاط قدیمهٔ دنیا و در تاریخ مشهور است. نسبت آن‌جا را به جمشید دهند. حال قریهٔ معبری است در میان دره و فراز کوه واقع و خانه‌ها روی یکدیگر ساخته شده‌اند [...] مالیات آن ده سال قبل [یعنی ۱۲۶۶] چهارصد و هشت تومان بوده است. حال به هزار و سیصد تومان رسیده است.[۲]

هیچ مقام ایرانی‌ای، خواه حاکم ایالتی و خواه مقام مسئول بعضی از مناطق کوچک‌تر، هرگز مطمئن نبود که همین فردا با دسیسه‌ای از سوی مقام بالاتر، از منصبش بر کنار نشود. درنتیجه، بر مبنای اصل تبدیل قدرت به پول، تا فرصت بود هر قدر می‌توانست پول جمع می‌کرد. این بود که اخاذی‌های کلان کاملاً مجاز شده بود. مثلاً حاکم سیرجان با همین روش، با آن‌که خزانهٔ منطقهٔ خود را در سال ۱۲۶۰ به مبلغ دو هزار تومان اجاره کرده بود، به‌جز عوارض شهرداری، بیش از ۲۶ هزار تومان به‌دست آورد.[۳] سِر مورتیمر دوراند، وزیرمختار بریتانیا در تهران، در یکی از گزارش‌های خود به لندن نوشته است:

> دوست بزرگ ما، فرمانفرما، اخیراً به حکومت کرمان منصوب شده است. برای این انتصاب وی می‌بایست مبلغ ده هزار لیره به شاه، دو هزار لیره به صدراعظم و مبالغ کمتری به دیگران بپردازد.

1. Lambton, Ann. *Landlord and Peasant in Persia*, op.cit., pp. 144-5.

۲. سدیدالسلطنه، همان، ص ۶۷-۶۸.

3. Stack, Edward. op.cit., vol. I, pp. 178-9.

پرداخت این هدایا، اگر وی بخواهد مقام خود را برای یک سال دیگر حفظ کند، مارس آینده باید تکرار شود و احیاناً افزایش یابد. او اکنون مردم را به‌شدت تحت فشار قرار داده تا هم مخارج انجام‌شدهٔ خود را تأمین کند و هم برای دولت درآمد فراهم کند. این روش در سراسر کشور در جریان است.[۱]

افزایش قیمت سالانهٔ اجارهٔ مناصب، بیشتر مقامات دولتی را وامی‌داشت که برای اخاذی بیشتر از دهقانان به هر اقدامی، حتی شکنجه کردن آن‌ها، دست بزنند. در روستاهای کرمان، به قول ناظم‌الاسلام کرمانی، انبر سرخ‌شده را جلوی چشم والدین روی دست و پای کودکان دو سه‌ساله می‌گذاشتند تا آن‌ها را وادار به پرداخت هرچه بیشتر هزینهٔ سرشماری و هدایای دیگر کنند[۲] و وقتی معلوم می‌شد دیگر چیزی برای اخاذی باقی نمانده، به روش‌های اخاذی دیگری متوسل می‌شدند. مثلاً در سال ۱۲۸۴ دهقانان قوچان به‌علت خشک‌سالی نتوانستند مالیات‌های خود را که برای هر نفر تقریباً معادل ۳۶ کیلو گندم بود بپردازند. حاکم در ازای آن ۳۰۰ دختر قوچانی را گرفت و به رؤسای ترکمن فروخت.[۳] این داستان سال بعد هم دوباره تکرار شد. این بار هفت نفر به نمایندگی از طرف پنج هزار نفر از اهالی ایرانی عشق‌آباد، که دخترها در آن‌جا به فروش رفته بودند، دو تلگراف را امضا کردند و به اولین مجلس شورای ملی در تهران فرستادند. در یکی از آن‌ها چنین اظهار شده است:

اگرچه از شاهد کسی قسم نمی‌خواهد ولی ما ایرانیان مقیم عشق‌آباد که تقریباً پنج هزار نفر هستیم، به شرف و دین و اسلام قسم یاد می‌نماییم و خداوند را به شهادت می‌طلبیم که به چشم خود دیدیم که اطفال قوچانی‌ها را در عشق‌آباد مانند گوسفند و سایر حیوانات به ترکمن‌ها می‌فروختند و کسی نبود دادرسی نماید... .[۴]

به این ترتیب، دهقانان منبع اصلی کسب درآمد برای مقامات رسمی بودند و آن‌ها دهقانان را تا زمانی که چیزی برای اخاذی داشتند تحت فشار قرار می‌دادند. بنا به نوشتهٔ ایزابلا بیشاپ، اولین زن عضو انجمن سلطنتی جغرافیایی لندن که در سال ۱۲۷۹ ده ماه در میان ایرانیان زندگی کرده بود، «بزرگ‌ترین عقب‌ماندگی در وضعیت زیست دهقان ایرانی به‌عنوان انسان این است که او هیچ امنیتی برای دستاورد کارش ندارد. او آخرین اسفنجی است که به‌وسیلهٔ تمام کسانی که در مراتب بالاتر از او قرار دارند آن‌قدر فشرده می‌شود تا خشک شود.»[۵]

1. Durand, Sir Mortimer. Memorandum on the Situation in Persia, September 29, 1895; F.O. 60/566.

۲. ناظم الاسلام کرمانی، همان، ص ۱۱۷.

۳. همان، ج ۲، ص ۹۱.

۴. همان، برای اطلاع از متن تلگراف نخست ن.ک.: ص ۹۱، و برای تلگراف دوم: ص ۹۷.

5. Bishop, Isabella L. *Journeys in Persia and Kurdistan*, 2 vols. (London: John Murray, 1891), vol. II, p. 258.

غفلت از قنات‌ها

مشکلات ناشی از کمبود آب، به‌خصوص در مناطق وسیع مرکزی، جنوب و جنوب شرقی ایران، که منطقه‌ای است با وسعت تقریباً ۸۰ درصد کل کشور، با دسترسی به آب‌های زیر سطحی از طریق احداث قنات‌ها برطرف می‌شد و کشت‌وکار کاملاً وابسته به قنات‌ها بود.[۱]

اما بیشتر قنات‌ها از نیمهٔ قرن نوزدهم میلادی به بعد (قرن سیزدهم)، به‌علت غفلت در نگهداری از آن‌ها و نیز خشک‌سالی بی‌سابقهٔ سال ۱۲۴۸ خشک و یا تخریب شدند. ادوارد استاک که در سال ۱۲۶۰ به بخش‌هایی از منطقهٔ مرکزی ایران سفر کرده بود، به دشت‌های بزرگی که درخلال مسافرتش از میان آن‌ها گذشته و نیز به خطوطی از قنات‌های با خاک مسدود شده، و آثار ویرانی تعداد زیادی از شهرها و روستاها اشاره می‌کند که بسیاری از آن‌ها متروکه شده بودند. استاک خاطرنشان می‌سازد:

> تعداد قنات‌ها در زمان‌های گذشته بسیار زیادتر بوده است. نظراتی که از نسلی به نسل بعد رسیده این را تأیید می‌کند چنان‌که اعتقاد بر این بوده است که دشت هارم در دوره‌ای شصت قنات داشته، در حالی که اکنون بیش از شش قنات ندارد. خلاصه آن‌که، اگر در مورد مسئلهٔ اساسی آب اقدام جدی انجام شود، به‌زودی تمام صحبت‌ها دربارهٔ زوال ایران خاتمه می‌یابد.[۲]

خانم بیشاپ روستاهای منطقهٔ بین قم و کاشان را به صورت دسته‌ای از کلبه‌های گلی توصیف می‌کند که به‌سختی می‌شود آن‌ها را از زمین‌های بایر تشخیص داد، و بسیاری از آن‌ها هم خراب و متروکه شده است:

> خطوط طولانی قنات‌های مسدود با چاه‌های فروریختهٔ خود نشانه و دلیل روشن آبیاری هنرمندانهٔ روزهای گذشته است... قطعات زمین بدون آب روزی، چنان که قنات‌ها نشان می‌دهند، زیر کشت‌وزرع بوده اما اکنون به صحرایی از شن و سنگ تبدیل شده است که گردبادهایی از خاک و شن ایجاد می‌کند.[۳]

خانم بیشاپ از صدها قنات خشک و ویران‌شده‌ای نیز یاد می‌کند که محل تردد شغال‌ها شده است.[۴] هنری سَوِج‌لندُور[۵] که در سال‌های ۱۲۸۰–۱۲۸۱ به این منطقه مسافرت کرده است، می‌گوید:

۱. برای اطلاعات بیشتر ن.ک.:
Oberlander T.M. "Hydrography", in Fisher (ed.), The *Cambridge History of Iran*, (vol. I: The Land of Iran, (Cambridge University Press).

2. Stack, Edward. op.cit., vol. I, pp. 87-127. 3. Bishop, Isabella L. op.cit., vol. I, p. 223.

4. Ibid., p. 241.

۵. آرنولد هنری سَوِج‌لندور (۱۸۶۵–۱۹۲۴)، نویسنده و جهانجوی ماجراجویی است که چند سال قبل از انقلاب مشروطیت به ایران سفر کرد و کتاب خود به نام **سرزمین آرزوها** را دربارهٔ ایران نوشت. این کتاب اکنون با عنوان **اوضاع سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و بازرگانی ایران در آستانهٔ مشروطیت** به قلم علی‌اکبر عبدالرشیدی ترجمه و توسط انتشارات اطلاعات منتشر شده است.

«در نزدیکی شهرها و روستاهای قدیمی تعداد بسیار زیادی از این قنات‌های خشک و رهاشده را می‌توان پیدا کرد».[۱] او دربارهٔ آنچه هنگام عبور با کاروان از مرکز ایران به یزد دیده است می‌نویسد: «ما دوباره به هزاران قنات برخوردیم که برای آبیاری حفاری شده‌اند و اکنون خشک و غیرقابل استفاده هستند».[۲]

مناطق حاصلخیز متروک و فراموش‌شده

دهقانان نه‌تنها در مناطقی که قنات‌ها، یعنی منبع اصلی حیات و معیشت‌شان، یکی پس از دیگری از بین رفت به نهایت فقر مبتلا شدند، بلکه در مناطقی که آب به‌طور طبیعی فراوان بود نیز چنین وضعی داشتند. در این مناطق، سوء مدیریت، نبود امنیت، اخاذی‌های دولتی‌ها و در مورد ایالات مرزی، آثار منفی نفوذ روس و انگلیس از علل اصلی ویرانی بود. از میان مناطق حاصلخیزی که بایر مانده بود و تحت نفوذ بیگانگان نبود، برای مثال می‌توان به کردستان و لرستان، و از جمله مناطق زیر نفوذ بیگانگان به سیستان، خراسان، استرآباد و خوزستان اشاره کرد.

لمبتون دربارهٔ وضع کشاورزی کردستان به نقل از یک گزارش مربوط به سال ۱۲۵۷–۱۲۵۸ می‌نویسد که چگونه زمین‌های بالقوه حاصلخیز این منطقه به‌علت فقر، آشوب و شورش‌های مداوم و اخاذی حاکم ایالتی که صرفاً در پی کسب ثروت شخصی بود و کاری به منافع ملی نداشت، مورد بهره‌برداری قرار نمی‌گرفت. لمبتون ادامه می‌دهد که طبق گفتهٔ نویسندگان این گزارش، مردم در وضعیتی بودند که راهی جز مهاجرت نداشتند.[۳]

درست همین وضعیت در لرستان هم حاکم بود. در این منطقه نیز به‌علت سوء مدیریت، ناامنی و اخاذی‌های دولتی و از همه مهم‌تر فعالیت‌های ایلاتی که هیچ قدرتی را به رسمیت نمی‌شناختند و دائماً در میان خود مشغول جنگ و ستیز و غارت بودند، کشاورزی بی‌رونق مانده بود. لرد کرزن می‌نویسد حتی خرم‌آباد (مرکز لرستان که در حاصلخیزترین درهٔ آن نواحی قرار دارد) به‌علت وجود حکمرانیِ بد و بی‌نظمی‌های ایلات محلی به جایی مخروبه و رو به اضمحلال تبدیل شده است.[۴]

1. Savage-Landor, A.H. *Across Coveted Lands*, 2 vols. (London: MacMillan and Co., 1902), vol. I, p. 76.

2. Ibid., p. 379.

3. Lambton, Ann. *Landlord and Peasant in Persia*, op.cit., p. 162.

4. Curzon, George. *The Karun River and the Commercial Geography of South-West Persia*, Proceeding of the Royal Geographical Society, vol. 12, new series, 1890, p. 525.

سیستان، آبادانی و تمدن گذشته[۱]

سیستان منطقه‌ای است با متجاوز از یازده هزار کیلومتر مربع وسعت که در جنوب شرقی ایران قرار گرفته، خاک آن آبرفتی و آب در آن فراوان است. این منطقه بنا به قول سِر هنری راولینسون[۲] «فوق‌العاده حاصلخیز است».[۳]

سیستان چنان‌که آثار برجای‌مانده از شهرها و روستاهای گذشته نشان می‌دهد یکی از مناطق بسیار آباد، پرنعمت و متمدن ایران بوده است. سَوِج‌لندور، یکی از مقام‌های عالی‌رتبهٔ حکومت هند بریتانیا، می‌نویسد بعد از گذشتن از دهکده‌ای به نام ناصرآباد در چند مایلی نصرت‌آباد، مرکز سیستان و زابل فعلی، به روستاها و شهرهای خرابی برخوردند که در خطی به‌طول هشت مایل از شمال به جنوب امتداد داشته است.[۴] سرگرد ایوان اسمیت که در سال ۱۲۵۰ به همراه هیئتی انگلیسی برای تعیین مرز ایران‌افغانستان به این منطقه اعزام شده بود، می‌نویسد خرابه‌های پیشاوران وسعت بسیار زیادی دارد و این نشان می‌دهد که شهر از استحکام زیادی برخوردار بوده، چنان‌که ساختمان بسیاری از بناها با ترکیبی از لایه‌های آجر و خشت خام ساخته شده است. او خاطرنشان می‌کند که ویژگی متمایز همهٔ خانه‌های این خرابه‌ها تعداد طاق‌های به‌دقت بناشده‌ای است که هنوز باقی مانده‌اند؛ و نیز بقایای آسیاب‌های بادی که بنایی بسیار مستحکم دارند. دکتر بلیو، دستیار ژنرال ریچارد پولاک، نمایندهٔ حاکم افغانستان که نقش رابط بین حاکم و کمیسیونر افغان را در سیستان بر عهده داشت، دربارهٔ شهر زاهدان می‌نویسد:

> تا جایی که چشم کار می‌کند شهر به سمت شمال شرقی گسترده است و گفته می‌شود تا خرابه‌های دُشک در حدود نُه مایلی هامون امتداد دارد. این خرابه‌ها و نیز ویرانه‌های پولکی، نادعلی و پیشاوران، همگی وسیع‌ترین آثار به‌جامانده از سیستان‌اند که نشانهٔ شهرهای پرجمعیتی هستند که اکنون همانند آن‌ها را در تمام منطقه بین هند و تیگریس (دجله) نمی‌توان یافت.[۵]

سَوِج‌لندور پس از دیدن آثار به‌جاماندهٔ زاهدان و منطقهٔ پیرامون آن در سال ۱۲۷۹ شهر و شهرهای

۱. مباحث مربوط به سیستان پیش از این با تفصیل بیشتر در کتاب همین مؤلف، **سرزمین سوخته: دیپلماسی بریتانیا در سیستان (۱۳۹۸)**، تهران: گام نو، منتشر شده است.

۲. هنری کرسویک راولینسون (۱۸۱۰–۱۸۹۵)، دیپلمات و شرق‌شناس بریتانیایی که در سال ۱۸۳۶ به لرستان سفر کرد و مشاهدات خود را در سفرنامه‌اش نوشت. او کتیبهٔ بیستون را ترجمه کرد.

3. Rawlinson, Sir H.C. "Notes on Seistan", *Journal of Royal Geographical Sosiety*, vol. 43, 1873 (pp. 272-95), p. 272.

4. Savage-Landor, A.H. op.cit., vol. II, p. 140.

5. Ibid, vol. II, p. 222.

دور و بر آن را با ردیفی ممتد از خانه‌های پی‌درپی توصیف می‌کند که در حدود ۸۶ مایل امتداد داشته است. او تأکید می‌کند «این لندن قدیمی آسیا، نمایانگر دوران شکوفایی حیرت‌انگیزی در تاریخ مشرق ایران است».[۱]

سرگرد ایوان اسمیت هم وضعیت سیستان را در سال ۱۲۵۰ این‌گونه توصیف می‌کند:

> ما نیز توانستیم تصویری از حاصلخیزی شگفت‌انگیز سیستان به‌دست آوریم ... جایی‌که آب همیشه فراوان است. هیچ تردیدی نداشتیم که منابع سیستان تحت حاکمیت ایران به‌طور چشمگیری افزایش یافته است و سیستان به‌سبب سیستم آبیاری‌اش هنوز ظرفیت توسعهٔ وسیعی دارد. میزان گندمی که می‌توان در این ایالت کاشت، فوق‌العاده زیاد است.[۲]

حاصلخیزی چشمگیر سیستان و نیز فراوانی آب آن مورد تأیید تمام متخصصانی است که از آن دیدن کرده‌اند. در سال ۱۲۸۳ سرهنگ هنری مک‌ماهون که به دنبال یک مأموریت استعماری به مدت دو سال و نیم در رأس یک هیئت بزرگ انگلیسی در سیستان ماند[۳]، خاطرنشان می‌کند که حاصلخیزی فوق‌العادهٔ خاک سیستان، این منطقه را به صورت سرزمینی بالقوه ثروتمند درآورده است. موقعیت جغرافیایی و منابع طبیعی این سرزمین می‌تواند آن را از لحاظ تولید حبوبات و پرورش دام به منطقه‌ای عظیم و دارای اهمیت استراتژیک، سیاسی و تجاری تبدیل کند.[۴]

نفوذ و رقابت روس و انگلیس

اما همین اهمیت استراتژیک سیستان آن‌جا را به منطقهٔ قابل نفوذی بدل کرد که دو قدرت روس و انگلیس دائماً بر سرش رقابت داشتند. درحقیقت، مهم‌ترین علت فقر شدید کشاورزانی که زندگی

1. Savage-Landor, op.cit., vol II, p. 232.

2. Goldsmid, Major-General F.J. *Eastern Persia: An Account of the Journys of the Persian Boundary Commission 1870/1/2*, 2 vols. (London: MacMillan and Co., 1876), vol. I, p. 271.

۳. در شوال ۱۳۲۰ق / ژانویهٔ ۱۹۰۳ هیئتی به فرماندهی سرهنگ آرتور هنری مک‌ماهون از طرف انگلستان برای تعیین تکلیف آب هیرمند و رفع اختلاف ایران و افغانستان وارد سیستان شد. قرار بود کار این هیئت سه چهار ماه بیشتر طول نکشد و پس از خاتمه کار به‌سرعت ایران را ترک کنند. اما قریب به سه سال به بهانهٔ حل اختلاف در سیستان ماندند و بالأخره در ربیع الثانی ۱۳۲۳ق / ژوئن ۱۹۰۵ ایران را ترک کردند.

خاطرات مک‌ماهون و هیئت همراه او در کتابی به نام **سفرنامهٔ سیستان** با مقدمه‌ای از مک‌ماهون منتشر شده است. متن کامل این کتاب که قبلاً فصل‌هایی از آن جداگانه ترجمه و منتشر شده بود، اکنون با ترجمهٔ حسن احمدی کرویق به همت نشر مازیار به چاپ رسیده است.

4. McMahon, Colonel Sir Henry. Recent Survey and Exploration in Seistan, J.R.G.S., vol. 28, no. 3, September 1906, (pp. 209-28) and no.4, (pp. 333-52), pp. 213-4.

فلاکت‌باری را در سرزمین طلایی سیستان تحمل می‌کردند، دخالت‌های همین دو قدرت در این منطقه بود.

نفوذ بریتانیا در سیستان از سال ۱۱۸۸ (۱۸۰۹ م) شروع شد. در این سال سِر جان مَلکُم[۱] درخلال سومین مسافرتش به ایران به سروان گرانت و سال بعد به دو نفر دیگر به نام‌های سروان پالینجر و سروان کریستی مأموریت داد تا به مشرق ایران مسافرت کنند و راه‌های دسترسی به هندوستان را شناسایی کنند که احیاناً می‌توانست مورد استفادهٔ سپاهیان فرانسوی یا روس برای پیشروی به هند قرار گیرد. از آن پس فعالیت‌هایی کاملاً هدایت‌شده توسط افسران بریتانیایی برای نقشه‌برداری و شناسایی منطقه انجام گرفت. در سال ۱۲۴۰ سرهنگ فردریک گلد اسمید به سیستان فرستاده شد. وی به مدت ده سال نمایندهٔ بریتانیا در سیستان بود.

در این زمان روس‌ها در آسیای مرکزی به‌سرعت پیشروی می‌کردند و با پیشروی آن‌ها سرزمین‌های شمالی ایران به تصرف روسیه درمی‌آمد. وقتی روس‌ها در سال ۱۲۴۶ (۱۸۶۷ م) سمرقند را ضمیمهٔ کشور خود کردند، انگلیسی‌ها مسئلهٔ تعیین «منطقهٔ بی‌طرف» را مطرح کردند تا بین قلمرو بریتانیا و روسیه در آسیای مرکزی حائلی ایجاد کنند. هم‌زمان، انگلیسی‌ها خیلی سریع و قاطعانه مسئلهٔ تقسیم سیستان را پیش کشیدند که برای آن‌ها اهمیت حیاتی داشت، چراکه تملک کامل آسیای مرکزی از سوی روس‌ها منجر به تسلط آن‌ها بر افغانستان و مقدمه‌ای برای آغاز پیشروی ایشان به هند می‌شد.

مقدمات انضمام سیستان

شیرعلی، امیر افغانستان (۱۲۴۲–۱۲۸۵)، در سال ۱۲۴۸ به تحریک انگلیسی‌ها مدعی مالکیت سیستان شد. لرد مایو، نایب‌السلطنهٔ هند، به وی اطمینان داده بود که قدرت و جایگاه او حفظ خواهد شد[۲]، و سالانه نیز مبلغ یک میلیون و ۲۰۰ هزار روپیه به‌اضافهٔ سلاح به او می‌داد.[۳] ایران بر اساس پیمان ۱۳ اسفند ۱۲۳۵ (۴ مارس ۱۸۵۷) پاریس مجبور شده بود حق حاکمیت خود را بر شهر

۱. سِر جان مَلکُم (۱۷۶۹–۱۸۳۳) افسر اسکاتلندی کمپانی هند شرقی، دیپلمات و تاریخ‌دان بود. او در اوایل قرن نوزدهم چندین بار از سوی کمپانی برای بستن عقد توافق‌نامه‌های سیاسی و بازرگانی به دربار قاجار فرستاده شد. ملکم در سال ۱۸۱۵ کتاب خود به نام تاریخ ایران را تکمیل کرد. شرحی از ایران اثر دیگری است که او در سال ۱۸۲۷ تألیف کرده است.

2. Thorenton, A.P. “British Policy in Persia, 1858-90”, *The English History Review*, vol. 69, 1954 (pp. 554-79) and vol. 70, No. 274, 1955 (pp. 55-73), p. 560. This paper is based on British Foreign Office documentation.

3. Goldsmid, F.J. *Eastern Persia*, op.cit., vol. I, p. XII.

هرات و برخی دیگر از قسمت‌های افغانستان به بریتانیا واگذار کند. به موجب مادهٔ ۶ همین پیمان در صورت ایجاد هر گونه منازعه بین دو کشور ایران و افغانستان در آینده، بریتانیا حق حکمیت نافذی را برای خود حفظ کرده بود.

بریتانیا برای به‌دست‌آوردن چنین پیمان باارزشی، افغان‌ها را در نیمهٔ اول دههٔ ۱۲۳۰ تحریک کرد تا دو شهر هرات و قندهار را به حاکمیت خود درآورند.[۱] درنتیجه، در دی ۱۲۳۴ دوست‌محمدخان، امیر افغان (۱۲۱۳–۱۲۴۲)، با اشغال قندهار اولین قدم را برداشت. در بهمن ۱۲۳۴ نیروهای ایران جادهٔ هرات را در دست گرفتند. بریتانیا به‌سرعت خارک، بوشهر، مُحمّره و اهواز را اشغال کرد. هدف نهایی آن‌ها جدا کردن هرات از ایران بود که در آن موقع «کلید هند» خوانده می‌شد. هرات بر اساس پیمان ۱۲۳۵ (۱۸۵۷) پاریس از ایران جدا شد. بریتانیا درصدد بود از هرات، در شمال غربی مرز هند، حایلی در برابر پیشروی روسیه ایجاد کند. زیرا افغانستان اکنون، با فتح سند در سال ۱۲۲۲ و انضمام پنجاب، همسایهٔ هند بریتانیا شده بود.[۲]

تقسیم سیستان

سرلشکر سِر فردریک گلد اسمید که پس از یک دهه بررسی جامع این منطقه کاملاً با آن آشنا بود، حَکَم بریتانیا در نزاع بین دو کشور شد که به‌علت ادعای حاکمیت شیرعلی بر سیستان پدید آمده بود. سرلشکر سِر ریچارد پولاک، همراه با دکتر بلیو که زبان پشتو را به‌خوبی می‌دانست، به‌عنوان نمایندهٔ فرمانروای افغانستان به سِمَت مشاور کمیسر افغان از هند اعزام شدند. به این ترتیب، در تقسیم سیستان نیز ریش‌وقیچی به‌دست انگلیسی‌ها افتاد. آن‌ها در سال ۱۲۵۱ سیستان را به دو قسمت تقسیم کردند؛ ۶۶۸۸ کیلومتر مربع (۴۱۵۹ مایل مربع) آن را به افغانستان و ۴۵۸۱ کیلومتر مربع (۲۸۴۷ مایل مربع) را به ایران دادند.[۳]

پیشروی‌هایی که روس‌ها در طول دههٔ ۱۲۶۰ در آسیای مرکزی داشتند، موجب ترس هرچه بیشتر

1. Gillard, David. *The Struggle For Asia 1828-1914: A Study In British and Russian Imperialism* (London: Methuen and Co., 1977), pp. 96-98; Thorenton, A.P. op.cit., p. 555.

۲. برای اطلاعات بیشتر دربارهٔ اهمیت هرات برای هند بریتانیا، و سیاست بریتانیا در مورد هرات طی سال‌های ۱۸۳۰–۱۸۶۳، ن.ک.:

Alder, G.J. "The Key to India: Britain and Herat Problem in 1830-1863", *Middle Eastern Studies*, vol. 10, 1974, no. 2, pp. 186-209; no. 3, pp. 287-311; Norman Bentwich OBE, "Sir Ronald Thomson and British Policy toward Persia in 1879", *Journal of Royal Central Asian Society*, vol. 22, 1935, pp. 601-16.

۳. در این مورد ن. ک.: گزارش خود گلد اسمید که بر اساس آن وی تصمیم خود را دربارهٔ تقسیم سیستان موجه می‌خواند.
Eastern Persia and..., op.cit., appendix A and B and introduction pp. ix-ixiii.

هند شد، ترس از این‌که مبادا خراسان، سیستان و افغانستان هم به‌دست روس‌ها بیفتند. لذا این مناطق به‌سرعت از جاسوسان دو طرف پر شد. بعضی از مأموران محلی نیز گاه برای یکی از آن‌ها و گاهی برای هر دو طرف کار می‌کردند. در سال ۱۲۷۷، که روس‌ها زیدلر را با سِمَت معاون کنسول به سیستان فرستادند، رقابت بین دو قدرت باز هم بالا گرفت، و سروان پرسی سایکس، که کنسول وقتِ بریتانیا در کرمان بود، به سیستان اعزام شد تا کارهای همتای روسی خود را تحت نظر بگیرد. پس از چندی جای زیدلر به مرد توانمندتری به نام میلر داده شد. وی در بهمن ۱۲۷۸ به نصرت‌آباد رسید. بلافاصله پس از این تغییر، سرگرد جرج فردریک چنوویکس ترنچ، کنسول بریتانیا در سیستان، از سوی نایب‌السلطنهٔ هند به سیستان اعزام شد. او در ۲۹ فروردین ۱۲۷۹ همراه با سرگرد ربرت آرتور ادوارد بن وارد نصرت‌آباد، پایتخت سیستان، شد.

فروش زمین‌های سیستان

در سال ۱۲۸۰ دولت ایران در وضعیت مالی چنان دشواری قرار گرفت که زمین‌های خالصهٔ سیستان (به عبارت دیگر، تقریباً کل زمین‌های این ایالت) را به مبلغ ۱۰۰ هزار لیره برای فروش به علی‌اکبرخان حشمت‌الملک، امیر سیستان، پیشنهاد کرد.[۱] حشمت‌الملک در مذاکره‌ای خصوصی با چنوویکس ترنچ از دولت بریتانیا خواست برای خرید سیستان به او مساعدت کند. به عقیدهٔ چنوویکس ترنچ فراهم کردن پول از طرف دولت بریتانیا برای چنین هدفی فکر خوبی بود. سِر آرتور هاردینگ، وزیرمختار بریتانیا در تهران، با این نظر موافق بود لذا به لرد هنری لنزدان، وزیر خارجهٔ بریتانیا، پیشنهاد کرد که به حشمت‌الملک کمک مالی کند اما این اقدام باید کاملاً از دولت ایران پنهان بماند.[۲]

لرد لنزدان در پاسخ به پیشنهاد هاردینگ ماهیت بالقوه خطرناک کمک مالی بریتانیا را به حشمت‌الملک[۳] برای خریداری زمین‌های خالصه خاطرنشان کرد و گفت که هر تلاشی برای مخفی نگه‌داشتن چنین مساعده‌ای از دولت ایران مشکلات عدیده‌ای را به وجود می‌آورد. علاوه بر این، در صورتی که حشمت‌الملک برکنار شود، دولت بریتانیا در موقعیتی نیست که از او در برابر دولت ایران حمایت کند. او توصیه کرد اقدام مطمئن‌تر این است که به دولت ایران پیشنهاد شود در ازای

1. Sir Arthur Hardinge to Lord Lansdowne, No. 28, Tehran, May 17, 1901; F.O. 416/5.

2. Hardinge to Lansdowne, No. 156, Confidential, Tehran, May 9, 1901; F.O. 416/5.

۳. امیرعلم خان سوم ملقب به حشمت‌الملک که حدود سی سال (۱۲۸۰– ۱۳۰۹ق) حاکم بلامنازع منطقهٔ قاینات و سیستان بود. لقب حشمت‌الملک را ناصرالدین شاه هنگام سفرش به خراسان به وی داده بود.

کمک مالی‌ای که داده می‌شود، سیستان، یا دیگر درآمدها را وثیقه قرار دهد.[۱] هم‌زمان با این تحولات شایعه شد که دولت روسیه می‌خواهد سیستان را از شاه خریداری کند.[۲]

اهداف سیاسی ـ استراتژیک راه کویته‌سیستان

در اردیبهشت ۱۲۸۰ دولت هند هاردینگ را از تلاش‌هایی که برای گشودن راه پایدار تجاری بین کویته و سیستان انجام داده بود، مطلع ساخت و رضایتش را از حجم تجارتی که به این ترتیب انجام یافته بود ابراز کرد.[۳]

قبل از گشایش راه کویته در ۱۲۷۵ بین هند و سیستان رابطهٔ تجاری وجود نداشت. تجارت ۶۴ هزار روپیه‌ای سال ۱۲۷۵–۱۲۷۶، در سال بعد به ۵۸۹ هزار و ۹۲۹ روپیه افزایش یافت و تا سال ۱۲۷۹–۱۲۸۰ به یک میلیون و ۵۳۴ هزار و ۴۵۲ روپیه رسید.[۴]

دولت هند در مورد راه کویته‌سیستان گفت گرچه مزیت تجاری این راه برای هر دو کشور هند و ایران اهمیت زیادی دارد، باید دانست که هدف اصلی از گشایش این راه سیاسی و استراتژیک بوده است. دولت هند بدین علت به این کار علاقه دارد که منافع عالی پادشاهی متحده در قسمت‌هایی از ایران که هم‌مرز بلوچستان است، قطعاً برآورده شود. دولت هند همچنین تأکید کرد که دستیابی به عالی‌ترین منافع بریتانیا در سیستان و به‌طور کلی در جنوب شرقی ایران بیشترین اهمیت را دارد. این دولت به‌خصوص احساس می‌کرد در هیچ وضعیتی نباید اجازه داده شود روس‌ها بر سیستان تسلط یابند و یا حتی نفوذ بیشتری در آن داشته باشند، بلکه منزلت و نفوذ بریتانیا در این منطقه همواره باید حفظ شود.[۵]

طرح اشغال سیستان

وزارت جنگ در لندن که همان نظر دهلی نو را داشت، در سال ۱۲۸۱/ ۱۹۰۲ اصرار کرد این منطقه نباید به‌دست روس‌ها بیفتد تا آن‌ها بتوانند با استفاده از آن پایگاه نظامی استراتژیک برای عملیات علیه قندهار و بلوچستان ایجاد کنند. این وزارت همچنین توصیه کرد که راه‌آهن هند از کویته به نوشکی و از آن‌جا به سیستان نیز کشیده شود.

1. Lansdowne to Hardinge, No. 175, Foreign Office, May 18, 1901; F.O. 416/5.
2. Inclosure 1 in No. 5 of India Office to Foreign Office; F.O. 416/6.
3. Government of India to Sir Arthur Hardinge, Inclosure 2 in No. 12, Simla May 29, 1901; F.O. 416/6.
4. Savage-Landor, op.cit., vol. II, p. 147.
5. Government of India to Sir Arthur Hardinge, Inclosure 2 in No. 12, simla, op.cit.

در آبان ۱۲۸۱ در کنفرانسی مشترک میان وزارت جنگ و وزارت خارجه تصمیم گرفته شد که اگر جنگی بین ایران و روسیه با پشتیبانی فرانسه در بگیرد، و یا شورش‌های داخلی ایران موجب تصرف قسمت‌هایی از شمال ایران توسط روس‌ها شود، بریتانیا باید نیروی لازم برای اشغال سیستان را آمده داشته باشد و هم‌زمان بندرعباس، قشم، هنگام و بندر هرمز را نیز اشغال کند.[۱]

انحراف آب هیرمند و اعزام کمیسیون بزرگ سلطنتی به سیستان

در بهار آن سال (۱۲۸۱)، افغان‌ها سدی را در سیستان خراب کرده و آب هیرمند را به سمت افغانستان منحرف ساخته و دهانهٔ جریان آب را به سیستان ایران مسدود کرده بودند. به این ترتیب، دهقانان ایرانیِ منطقه گرفتار مشکلاتی بسیار شده بودند. علت چنین اقدامی علایق استراتژیک هند بریتانیا به سیستان و تصمیمات مشترک وزارت جنگ و وزارت خارجهٔ بریتانیا در مورد سیستان بود، زیرا بعید بود افغان‌ها بدون توصیه و حمایت بریتانیا بتوانند دست به تخریب سد بزنند. دولت ایران با توجه به پیمان پاریس مجبور بود اختلاف پیش‌آمده را مجدداً به دولت بریتانیا ارجاع دهد. درنتیجه از آن دولت خواست برای حل این مسئله به اقدام عاجلی دست بزند.[۲] لرد جرج هامیلتون، وزیر خارجهٔ هند، پیشنهاد کرد که به افسران بریتانیایی اجازه داده شود بلافاصله از منطقه دیدار کنند و خسارت مورد ادعای ایران را بررسی نمایند.[۳] لرد کرزن[۴]، نایب‌السلطنهٔ هند بین سال‌های ۱۸۹۸–۱۹۰۵میلادی، پیشنهاد کرد برای حل منازعات بین دولت ایران و افغانستان دربارهٔ مرز سیستان به سرگرد آرتور هنری مک‌ماهون مأموریت داده شود.[۵]

روس‌ها بلافاصله اعتراضشان را به اعزام هیئت انگلیسی اعلام کردند. **نووا ورمیا**، روزنامهٔ نیمه‌رسمی روسیه، در مخالفت با این پیشنهاد نوشت سیستان به‌علت موقعیت استراتژیک و

1. Greaves, Rose L. *Persia and the Defence of India, a Study in the Foreign Policy of the Third Marquis of Salisbury* (University of London: the Athone Press, 1959), pp. 289-90.

2. Mr. Des Gray to Lansdowne, No. 102, Gulhak, August 16, 1902; F.O. 416/10.

3. Lord George Hamilton to the Government of India. Inclosure 2 in No. 126, India Office to Foreign Office, August 18, 1902; F.O. 416/10.

۴. لرد جورج ناتانیل کرزن (م: ۱۹۲۵) سیاستمدار و ایران‌شناس معروف قرن بیستم. وی با قبول مقام معاونت وزارت امور هندوستان وارد عرصهٔ سیاست شد و از سال ۱۸۹۹ تا ۱۹۰۵ به مدت هفت سال نیابت سلطنت در هندوستان را عهده‌دار بود. پس از آن به‌علت اختلاف‌نظر با وزارت جنگ انگلستان مجبور به استعفا شد و به انگلستان بازگشت و رئیس دانشگاه آکسفورد شد. او در سال ۱۹۱۵ مجدداً فعالیت سیاسی خود را آغاز کرد و به اشارهٔ هِمو بود که قرارداد ۱۹۱۹ بین وثوق‌الدوله و سِر پرسی کاکس به امضا رسید. او مدتی از عمر خود را به بررسی مناطق غرب آسیا گذراند که حاصل آن دو کتاب معروف **آسیای مرکزی** (۱۸۸۹) و **ایران و قضیهٔ ایران** (۱۸۹۳) بود.

5. India Office to Foreign Office No. 7, India Office, January 1, 1903; F.O. 416/12.

حاصلخیز طبیعی خود پیش از هرات «کلید هندوستان» است، و افزود که اگر این کلید «در دست روسیه باشد پیشروی به هند ساده می‌شود و اگر در دست انگلیس باشد تمام عملیات ما با مشکلات قابل ملاحظه‌ای روبه‌رو خواهد شد». نیز نوشت سرگرد مک‌ماهون چه به‌عنوان نمایندهٔ منافعِ دولتِ افغانستان عمل کند و چه به‌عنوان حَکَم، روس‌ها نمی‌توانند فقط تماشاگر این جریان باشند. انگلیسی‌ها آب سیستان را چنان تقسیم خواهند کرد که در پایان کار تمام جریان جنوبی رودخانه در دست خودشان بماند.[۱] متعاقب آن ولاسف، وزیرمختار روسیه در تهران، به دولت ایران فشار آورد تا جلوی ورود هیئت اعزامی انگلیس را به سیستان بگیرد.[۲]

مردم سیستان خود متقاعد شده بودند که انگلیسی‌ها امتیازات نامحدودی در سیستان دارند و دولت بریتانیا در نظر دارد سیستان را با نیروی نظامی خود تصرف کند. انگلیسی‌ها می‌کوشیدند این پندار را در میان مردم سیستان جا بیندازند که آن‌ها از این پس ارباب جدید منطقه هستند، چنان‌که سرگرد چنوویکس ترنچ، کنسول بریتانیا در سیستان، به سال ۱۲۸۰ در یادداشت‌های روزانهٔ خود در مورد تبلیغاتی که در قائن و تمام مسیر سیستان ـ مشهد می‌کرده است، می‌نویسد:

> نه‌تنها در نشان دادن نفوذ آیندهٔ انگلیس در ایران، از طریق راه سیستان، به امیر شوکت‌الملک بزرگ‌نمایی کردم، بلکه هر جا در راه سیستان به مشهد هم فرصتی دست داد برای جمعیت‌های بزرگی سخنرانی کردم و به آن‌ها گفتم شاهنشاهی کهنی مثل ایران به‌سادگی تسلیم دسیسه و فشار روسیه نمی‌شود.[۳]

قبل از حرکت مک‌ماهون به سیستان، مطبوعات هند خبری منتشر کردند مبنی بر این‌که هیئتی با همراهی ۵۰۰ سوار و چندین سروان برای حل مسئلهٔ آب هیرمند راهی این منطقه می‌شود.[۴] این خبر در سراسر سیستان پخش گردید و باعث نگرانی عمیق بومیان سیستان شد که هرگز ارتش منظمی ندیده بودند و طبیعتاً تصورات گوناگونی شکل گرفت. این دقیقاً همان چیزی بود که انگلیسی‌ها می‌خواستند. به دنبال همین هدف هم بود که برای ارتقای درجهٔ سرگرد مک‌ماهون به سرهنگی طی اقامتش در سیستان قدم‌هایی برداشته بودند.[۵]

1. Extract from *Novea Vremya*, dated January 2, 1903, Inclosure in No. 14 of Sir C. Scott to the Marquess of Lansdowne, St. Petersburgh, January 2, 1903; F.O. 416/12.

2. Hardinge to Lansdowne, No. 9, Tehran, January 3, 1903; F.O. 415/12.

3. Diary of Major Chenevix- Trench's journey from Seistan to Mashhad for the period from 15 th March to 30 th April, 1901, Inclosure in No. 14; F.O. 416/6.

4. Translation of part of the telegraph from Atabak-e A'zam to the Persian Minister, Inclosure in No. 25; F.O. 416/12.

5. India Office to Foreign Office No. 7, January 1, 1903; F.O. 416/12.

تلاش ایران برای متوقف کردن کمیسیون سلطنتی بریتانیا

دولت ایران با آگاهی از مقاصد بریتانیا و روابط نزدیکش با حشمت‌الملک، بلافاصله به محمدعلی‌خان علاءالسلطنه، وزیرمختار ایران در لندن، دستور داد که از لرد لنزدان بخواهد طرح اعزام مأموران انگلیسی را به سیستان ملغیٰ کند، به‌خصوص که دیگر وضعیت آب هیرمند بهبود یافته و درنتیجه فشار بر مردم سیستان کمتر شده بود.[۱] صدراعظم میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان، به سِر آرتور هاردینگ[۲] گفت که شاه لزومی برای حَکَمیت نمی‌بیند و می‌خواهد این مسئله منتفی شود. نیز گفت که شاه را متقاعد کرده‌اند هدف واقعی مأموریت سرگرد مک‌ماهون گرفتن بعضی از نقاط سیستان و انضمام آن به قلمرو هند است. او که در طول صدارتش با انگلیس‌ها و روس‌ها ــ بسته به این‌که نفوذ کدام یک در زمان مورد نظر بیشتر بوده است به زیان منافع ایران مصالحه یا معامله می‌کرد، به سِرآرتور پیشنهاد کرد که به نصراله‌خان مشیرالدوله، وزیر امورخارجهٔ ایران، نامه‌ای به این مضمون بنویسد که هیئت حکمیت بریتانیا پیش‌تر حرکت کرده و در راه سیستان است.[۳]

مشیرالدوله در مخالفت با سیاست جانبدارانهٔ امین‌السلطان از انگلیس، برای وزیرمختار ایران در لندن تلگرافی فرستاد و خاطرنشان کرد به عقیدهٔ دولت ایران افزایش آب رودخانهٔ هیرمند به اختلافات پایان داده است و با توجه به این واقعیت اعزام مأموران باید متوقف شود.[۴]

لرد هامیلتون برای مطمئن ساختن دولت هند از این‌که برنامهٔ مزبور به اجرا گذاشته می‌شود، به نایب‌السلطنهٔ هند نوشت «دولت اعلی‌حضرت حاضر نیست از حکمیت پیشنهادشده صرف‌نظر کند یا قرار بازدید سرگرد مک‌ماهون از سیستان را لغو کند. او همچنان که در نظر گرفته شده بود باید به طرف مرز حرکت کند».[۵] به هاردینگ نیز دستور داد همین پاسخ را به دولت ایران بدهد.[۶]

اما روسیه از صحنه غایب نبود، چنان‌که هاردینگ در گفت‌وگو با امین‌السلطان در ۱۱ دی دریافت که ولاسف طی ملاقات اخیرش با شاه موافقت اعلی‌حضرت را برای همکاری یک هیئت روسی با

1. Inclosure in No. 25, Foreign Office, January 7. 1903; F.O. 416/12.

۲. سِر آرتور هاردینگ (۱۸۵۹–۱۹۳۳) وزیرمختار بریتانیا در تهران بین سال‌های ۱۹۰۰–۱۹۰۵. وی خاطرات خود را از مأموریت‌های گوناگون در دو جلد کتاب با عنوان‌های **خاطرات یک دیپلمات انگلیسی در اروپا** و **خاطرات یک دیپلمات انگلیسی در شرق** طی سال‌های ۱۹۲۷– ۱۹۲۸ تألیف و منتشر کرد. مأموریت فوق‌العادهٔ هندوستان از جلد اول و مأموریت مصر و ایران از جلد دوم به قلم جواد شیخ‌الاسلامی به فارسی برگردانده و با عنوان **خاطرات سیاسی سِر آرتور هاردینگ** به چاپ رسیده است.

3. Hardinge to Lansdowne, No. 97, Confidential, Tehran, December 29, 1902; F.O. 416/12.

4. Mushir'od- Dowleh to Hardinge, Inclosure 2 in No. 104, January 6, 1903; F.O. 416/12.

5. Lord Hamilton to the Government of India. Inclosure in No. 40, India Office, January 13, 1903; F.O. 416/12.

6. Lansdowne to Hardinge, No. 48, Foreign Office, January 14, 1903; F.O. 416/12.

کمیسیون ایرانی به‌دست آورده است.[1] وزیرمختار روسیه بار دیگر در ۱۱ دی‌ماه ۱۲۸۱ با امین‌السلطان دیدار و تهدید کرد که اگر مک‌ماهون وارد سیستان شود، احتمال دارد روس‌ها نیز نیروی همسانی برای اسکورت کنسولشان به منطقه اعزام کنند.[2]

هاردینگ برای جلوگیری از مداخلهٔ روس‌ها به دنبال آن بود که امین‌السلطان را متقاعد کند حکمیت انگلیس در اختلافات ایجادشده بین ایران و افغانستان متکی بر مادهٔ ۶ پیمان ۱۸۵۷ پاریس است که میان ایران و انگلیس منعقد شده است. هر قراری برای تعدیل آن باید با رضایت طرفین باشد و مداخله به هر شکلی و از سوی هر دولت دیگری نیاز به موافقت بریتانیا دارد.[3]

سرانجام در دی‌ماه ۱۲۸۲ (ژانویهٔ ۱۹۰۳) سرهنگ مک‌ماهون وارد ایران شد. خود او می‌گوید: «هیئتی بزرگ و مجهز به سیستان آمد، تا هم در مورد مرز و هم منازعه بر سر آب، حکمیت کند». به گفتهٔ مک‌ماهون گروه همراه او تقریباً هزار و ۵۰۰ نفر و مرکّب بود از سرگرد سی. وانلیس افسر اطلاعاتی، سروان وب ور دستیار سیاسی، سرگرد اچ. پی. والترز فرمانده اسکورت، آقای تی. آر. جی. وارد افسر آبیاری و گروه بزرگی از کارمندان انگلیسی و وابستگان بومی (شامل بخش‌های ممیزی، آبیاری و دیگر امور غیرنظامی) و یک نیروی ۲۰۰نفرهٔ پیاده‌نظام.[4] علاوه بر این، هزار و ۳۰۸ شتر نیز تجهیزات آن‌ها را حمل می‌کرد.[5]

حمایت حشمت‌الملک از منافع بریتانیا

انگلیسی‌ها از حمایت فعال حشمت‌الملک، امیر سیستان، برخوردار بودند. او درواقع راه نفوذ آن‌ها را هموار کرده بود. حشمت‌الملک در سال ۱۲۷۰/ ۱۸۹۱ پس از مرگ پدرش به حکومت سیستان منصوب شد و بیش از یک دهه حاکم بلامنازع آن منطقه بود، چنان‌که در آغاز سال ۱۲۸۰ نه کارگزاران وزارت امورخارجهٔ ایران، نه افسران نظامی و نه حتی هیچ مقام دیگری از طرف حکومت مرکزی ایران در سیستان حضور نداشت. درنتیجه، حشمت‌الملک در امور محلی بسیار آزادانه عمل می‌کرد. جرج چرچیل، دبیر شرقی سفارت بریتانیا در تهران، به وزارت خارجه نوشت که «حشمت‌الملک از ابتدا با ما همراه شد. او همهٔ تلاشش را برای وفادار ماندن به منافع ما به کار برده و هرگز عمداً مشکلی

1. Hardinge to Lansdowne, No. 97, Confidential, Tehran, December 29, 1902; F.O. 416/12.
2. Hardinge to Lansdowne, No. 9, Tehran, January 3, 1903; F.O. 416/12.
3. Hardinge to Lansdowne, No. 97, Confidential, Tehran, December 29, 1902; F.O. 416/12.
4. McMahon, Sir Henry, *Recent Survey and Exploration in Seistan*, op.cit., p. 333.
5. Diary of the Seistan Mission for the week ending January 18, 1903, Inclosure in No. 370; F.O. 416/12.

برای ما ایجاد نکرده است. او اغلب محرمانه به ما کمک کرده و شکی نیست که احساسات سیاسی او کاملاً در جهت طرف‌داری از انگلیسی‌هاست».[۱]

لرد سالزبری[۲] از زمان عزل شاهزاده مسعودمیرزا ظل‌السلطان از حکومت اصفهان با گسترش نفوذ بریتانیا در ایران از طریق اعطای نشان به شخصیت‌های بومی که به دولت بریتانیا خدمت کرده بودند، مخالفت می‌کرد. دلیل مخالفت او این بود که اعطای نشان از طرف دولت بریتانیا در ایران اغلب باعث می‌شد دریافت‌کنندهٔ آن عاقبت خوشایندی نداشته باشد. با وجود این، در فروردین ۱۲۸۰ سرگرد چنوویکس ترنچ از طریق وزیرمختار بریتانیا در تهران به وزارت خارجهٔ کشورش پیشنهاد کرد که به حشمت‌الملک به‌دلیل خدماتش به دولت بریتانیا نشان داده شود. او استدلال می‌کرد که وضعیت حشمت‌الملک با هر شاهزاده یا سیاستمدار ایرانی دیگر بسیار متفاوت است، زیرا حشمت‌الملک یک حاکم موروثی محلی است که دولت ایران عملاً نمی‌تواند او را تهدید کند. او هیچ بیمی از تهران ندارد یا امیدی به آن نبسته است. علاوه بر این‌ها، همکاری‌اش با انگلیس‌ها به توسعهٔ راه نوشکی ـ سیستان مساعدت عظیمی خواهد کرد. وی در پایان تأکید کرد که حشمت‌الملک «باید با توجه به شایستگی خود او، موردی استثنایی تلقی شود و بدون توجه به اصول کلی حاکم بر اعطای نشان به رؤسای ایرانی، مورد ملاحظه قرار گیرد».[۳]

به‌رغم این واقعیت که حشمت‌الملک، بنا به نوشتهٔ جرج چرچیل، انسانی «تبهکار، فاسد و شریر بود که از شدت اعتیاد به تریاک عملاً خرفت و ابله شده بود»، دولت بریتانیا از قدرت موروثی او برای گسترش قلمرو نفوذ خود در سیستان استفاده می‌کرد.

شاه به‌سبب سوءظنی که به‌دلیل مساعدت‌های حشمت‌الملک به انگلیسی‌ها، به او داشت درصدد بود او را از حکومت سیستان عزل کند. دولت هند بریتانیا که از این تصمیم آگاه شده بود به وزارت خارجهٔ بریتانیا نوشت:

> سقوط حشمت‌الملک اختلال شدیدی در برنامه‌های دولت هند ایجاد خواهد کرد، زیرا جایگزین شدن حاکمی که روابط دوستانهٔ کمتری با ما داشته باشد به تجارت ما صدمه می‌زند و ادعای ما را در این مورد که سیستان منطقه‌ای اختصاصاً در حوزهٔ نفوذ ماست، تضعیف می‌کند.[۴]

1. Inclosure 2 in No. 11864, March 28, 1907; F.O. 371/304.

۲. دومین مارکیز سالزبری که با نام لرد رابرت سیسل یا ویسکنت کرانبورن (۱۸۳۰–۱۹۰۳) شناخته می‌شد. در ۱۸۵۴ وارد مجلس عوام شد و در سال ۱۸۶۶–۱۸۶۷ به‌عنوان دبیر دولت در امور هند حضور داشت. سالزبری یک بار در ۱۸۸۵ تا ۱۸۸۶ نخست‌وزیر شد و بار دیگر در سال ۱۸۹۵ به نخست‌وزیری رسید و در جنگ بوئر بریتانیا را رهبری کرد. وی سرانجام در ۱۹۰۲ مقام نخست‌وزیری را رها کرد و خواهرزاده‌اش آرتور بالفور جای او را گرفت.

3. Hardinge to Lansdowne, No. 190, Tehran, April 26, 1901; F.O. 416/5.

4. Government of India to Sir Arthur Hardinge, Inclosure 2 in No. 12, Simla, May 29, 1901; F.O. 416/15.

با وجود این، در پایان سال ۱۲۸۲ به نظر می‌رسید شاه مصمم است برای برداشتن حشمت‌الملک از سیستان اقدام کند. به همین دلیل لرد لنزدان به گرانت داف، کاردار بریتانیا در تهران، دستور داد از «هیچ کوششی برای ابقای حشمت‌الملک در حکومتش خودداری نکند».[۱]

با این حال، حشمت‌الملک در سال ۱۲۸۳ به تهران احضار شد. به نظر می‌رسید شاه قصد دارد او را بدون این‌که رسماً از حکومت موروثی‌اش در سیستان برکنار کند، برای مدت نامعینی در پایتخت نگه دارد.[۲]

در شهریورماه همان سال، کرزن به هاردینگ نوشت دولت هند آماده است برای حمایت از حشمت‌الملک به اقداماتی قهرآمیز ــ احتمالاً اشغال نصرت‌آباد ــ دست بزند.[۳] در مهرماه، لنزدان به وزیرمختار ایران در لندن گفت: «اگر حشمت‌الملک برکنار شود شرایطی پیش می‌آید که ممکن است دولت اعلی‌حضرت مجبور شود سیاست خود را در رابطه با سیستان و مناطق همسایهٔ آن اساساً تغییر دهد».[۴] سرانجام، حشمت‌الملک طبق علاقهٔ بریتانیا به حکومت سیستان برگردانیده شد.

گرچه نفوذ بریتانیا در سیستان غالب بود، مقامات بریتانیا هرگز از امکان تهدیدات روسیه در منطقه غفلت نمی‌کردند. میلر، جنرال‌کنسول روسیه در سیستان، با بزرگان محل و متنفذان ایالت رابطه داشت. نفوذ او در گزارش خرداد ۱۲۸۲ دابز کنسول بریتانیا به دولت هند به شرح زیر منعکس است:

> بزرگان محل چندان از میلر می‌ترسند که نزدیک کنسولگری انگلیس هم نمی‌آیند. سردار پردل‌خان، بانفوذترین مرد سیستان، مدت‌هاست برای دیدن بن [مأمور کنسولگری] نیامده است. او برای وب ور (که به او علاقه دارد) پیغام فرستاده که حتی جرأت ندارد به دیدن او بیاید. خان‌جهان‌خان، که اخیراً برای او از سوی دولت هند هدایای پولی در نظر گرفته شده، هنوز جرأت نکرده است برای گرفتن پولش به کنسولگری بریتانیا بیاید یا دربارهٔ آن کسب اطلاع کند. بن برای او چندین پیغام فرستاده است.[۵]

روس‌ها مقامات ایران را برای فروش زمین‌های خالصهٔ سیستان یا سهم دولت از غلّه آن ایالت به آن‌ها[۶] پیوسته زیر فشار قرار می‌دادند.[۷] هیچ‌گاه هم از تشویق مردم سیستان به شورش علیه بریتانیا یا

1. Lansdowne to Grant-Duff, No. 128, Foreign Office, November 9, 1903; F.O. 416/15.
2. Hardinge to Lansdowne, No. 82, Confidential, Gulhak, September 24, 1904; F.O. 416/20.
3. Grant-Duff to Lansdowne, No. 94, Gulhak, September 29, 1904; F.O. 416/20.
4. Lansdowne to Grant-Duff, No. 160, Foreign Office, October 21, 1904; F.O. 416/20.
5. Consul Dobbs to the Government of India, Inclosure in No. 198, Seistan, June 20, 1903; F.O. 416/14.
6. Colonel Yate to the Government of India, Inclosure in No. 5, Quetta, April 6, 1901; F.O. 416/6.
7. Government of India to Lord Hamilton, Inclosure in No. 323, September 27, 1903; F.O. 416/14.

دست‌کم تحریم آن دست برنداشتند.[1] با این حال، لرد کرزن و لرد هربرت کیچنر پس از مطالعات کارشناسی محلی، در سال ۱۲۸۲ طرحی را برای توسعهٔ کشاورزی سیستان تهیه و به دولت بریتانیا پیشنهاد کردند. خلاصهٔ طرح این بود که با در اختیار گرفتن «بندهای هیرمند» در ارتفاعات و جدا کردن قسمت‌های استراتژیک دیگری از سیستان، به توسعهٔ کشاورزی این منطقه بپردازند و جمعیت دهقانی این منطقه را به ۲ میلیون نفر افزایش دهند. این کار می‌توانست با نظارت مستقیم دولت هند یا با تشکیل بخشی مهاجرنشین از زرتشتیان در آن‌جا انجام گیرد. در طرح پیش‌بینی شده بود که با شکستن «بندها» از تجاوز احتمالی روس‌ها به منطقه ممانعت شود. این طرح به دلایل استراتژیک از طرف دولت بریتانیا تصویب نشد و مقرر گردید دست‌کم تا زمانی که سیستان قلمرو نفوذ بریتانیا شناخته می‌شود، برای حفظ «وضع موجود» تلاش لازم به عمل آید. ملاحظات گوناگونی را که منجر به مخالفت با این طرح و اصرار بر حفظ وضع موجود شد می‌توان در یادداشت بالفور[2]، نخست‌وزیر بریتانیا، به کمیتهٔ تازه‌تأسیس سلطنتی دفاع مشاهده کرد:

> اگر اقدامی در مورد طرح آبیاری سیستان انجام نشود، هیچ ضرورت اقتصادی برای ما وجود ندارد که راه‌آهنی به سیستان بکشیم و برای روس‌ها هم انگیزهٔ اقتصادی برای تأسیس چنین راه‌آهنی وجود نخواهد داشت. اما اگر با انجام چنین طرحی خاک حاصلخیز شود، جمعیت فعلی آن از ۸۰۰ هزار نفر به ۲ میلیون نفر خواهد رسید، که سبب توسعهٔ کشاورزیِ منطقه می‌شود. در آن صورت، احداث خط آهن از شرق ضروری می‌شود، که درنتیجه باعث می‌شود روس‌ها نیز به کشیدن خط آهنی از شمال اقدام کنند. در حال حاضر، آن‌ها دو راه اصلی را برای حمله به هند در نظر گرفته‌اند؛ یکی از طریق کابل و دیگری از طریق قندهار که هیچ‌یک راه‌آهن و جادهٔ مناسبی ندارند و با حاکمیت افغان‌ها نیز امکان ساختن راه‌آهن و جادهٔ مناسب وجود ندارد. با موقعیتی که با طرح آبیاری سیستان ایجاد می‌شود، روس‌ها می‌توانند از راه سومی، غیر از آن دو راه یادشده، به هند تجاوز کنند. این راه سوم خط آهنی خواهد بود که یک سر آن مستقیماً با راه‌آهن هند و طرف دیگر آن با راه‌آهن روسیه مرتبط خواهد بود. چنین تغییری به ضرر بریتانیا تمام می‌شود چراکه برای دفاع از دو مسیر سپاه معدودی در اختیار دارد، و حال آن‌که این امر به‌نفع روسیه خواهد بود، زیرا مشکلات مربوط به حمل‌ونقل تاکنون مانع از آن شده است که بریتانیا را در منطقه با نفرات سنگین خود مضمحل سازد. در کنترل منابع ثروت‌های سیستان نیز که با تصرف «آب‌بندها» در هیرمند به بریتانیا اعطا می‌شود،

1. Mr. Dobbs to the Government of India, Inclosure in No. 193, Confidential, Seistanm July 7, 1903; F.O. 416/14.

۲. آرتور جیمز بالفور (۱۸۴۸–۱۹۳۰)، سیاستمدار بریتانیایی که بین سال‌های ۱۹۰۲–۱۹۰۵ نخست‌وزیر این کشور بود. وی «بیانیهٔ بالفور» را در جنگ جهانی اول و پس از اشغال فلسطین خطاب به رئیس فدراسیون صهیونیسم منتشر ساخت. این بیانیه را سرآغاز تلاشی دانسته‌اند که در عرصهٔ بین‌المللی برای تشکیل اسرائیل امروز انجام گرفت. ـ و.

امنیتی وجود ندارد، چون ممکن است «بندها» در زمان جنگ به کار گرفته شوند، اما این تردید وجود دارد که با تخریب آن‌ها، حدود ۲ میلیون نفر دچار قحطی شوند. اگر هم چنین قدرتی اِعمال شود، تأثیر تعیین‌کننده‌ای نخواهد داشت، چراکه ارتباطات راه‌آهن دست‌نخورده باقی خواهد ماند. و روس‌ها می‌توانند از بیابان‌های بلوچستان عبور کنند و کویته را مورد تهدید قرار دهند. نیز قبل از ایجاد خشک‌سالی مصنوعی توسط بریتانیا و نابود کردن محصولات، ممکن است «آب‌بندها» با همهٔ امکانات گستردهٔ سیستان به تصرف روس‌ها درآید. بنابراین، در حالی که با نظر لرد کرزن و لرد کیچنر در مورد پایان دادن به نفوذ روسیه در سیستان توافق کامل داریم، توافق با طرح پیشنهادی ایشان را برای رسیدن به این هدف دشوار می‌یابیم.[۱]

تخریب «آب‌بندها» در ارتفاعات برای جلوگیری از تجاوز روس‌ها به هند پیشنهاد شده بود. این کار، گذشته از محصولات، بسیاری از اهالی ۲ میلیون نفری سیستان را هم مدفون می‌کرد که در دشت‌های گسترده‌ای زندگی می‌کردند که اختلاف سطح زیادی از ارتفاعات داشتند. بالفور بلافاصله در نامه‌ای خصوصی به کرزن در مورد عواقب اجرای طرح دفاعی او چنین نوشت: «تمام دنیای متمدن چنین عملی را محکوم خواهد کرد و عواقب چنان سنگینی خواهد داشت که آن‌ها هرگز نمی‌توانند از قید آن برهند».[۲]

این رقابت توسعه‌طلبانهٔ دو قدرت همسایه برای مردم «لندن قدیمی آسیا»[۳]، برای کشاورزانی که در سرزمینی «فوق‌العاده حاصلخیز»[۴] زندگی می‌کردند، جایی که «آب همیشه فراوان است»[۵]، منطقه‌ای که ثروت بالقوه و امکانات وسیع داشت[۶] و «یکی از غنی‌ترین مناطق ایران»[۷] بود، معنایی جز زندگی «در رقت‌انگیزترین حالت فقر»[۸] و فلاکت و بیماری نداشت.

تخریب کشاورزی سیستان بعد از تقسیم

وضعیت سیستان از سال ۱۲۵۱ که (۱۸۷۲ م) این منطقه به دو قسمت تقسیم شد در حالی که رقابت

1. Quoted by Greaves, Rose Louise. *British Policy in Persia, 1892-1903*, Bulletin of the School of Oriental and African Studies, University of London, vol. 28, 1965 (pp. 34-60 and 284-307), p. 292.

2. Judd, Denis. *Balfour and the British Empire, A Study in Imperial Evolution 1874-1932*, (London, MacMillan, 1988), p. 63.

3. Savage-Landor, A.H.op.cit, vol. I, p. 232.

4. See Goldsmith; 1876, vol I, p. 271.

5. McMahon, Recent Survey, pp. 213-4.

6. Rawlinson Sir H.C. "Notes on Seistan", *Journal of Royal Geographical Society*, vol. 43, 1873 (pp. 272-95), p. 272.

7. Sykes, P.M. A Fourth Journey in Persia, 1897-1901, J.R.G.S., vol. 19, January 1902, pp. 146-7.

8. Yate, C.E. *Khorassan and Seistan* (London: William Blackwood and Sons, 1900), p. 84.

دو قدرت بر سر آن تدریجاً افزایش می‌یافت و حکمرانانش نیز تحت نفوذ آن‌ها بودند، روزبه‌روز بدتر می‌شد. امکانات کشاورزی سیستان نیز با گذشت زمان به‌سرعت رو به نابودی گذاشت.

سرلشکر گلد اسمید در زمان تقسیم سیستان در مورد وضعیت آن گفته است که:

> ایالتی است که به‌خوبی از طریق رودخانه‌ها و کانال‌ها آبیاری می‌شود، هیچ‌گونه تردیدی در مورد حاصلخیزی خاک آن وجود ندارد. محصول اصلی آن گندم و جو است، گرچه نخود، لوبیا، بذرهای روغنی و پنبه نیز کشت می‌شود. خربزه و هندوانه در آن فراوان است.[۱]

بیست‌ودو سال پس از تقسیم سیستان، سرهنگ دوم چارلز ای. بِیت، جنرال‌کنسول خراسان و سیستان، اظهار می‌کند که جمعیت دهقانی سیستان به‌شدت زیر بار قرض هستند (به‌خصوص به دام‌داران که برای شخم‌زدن زمین‌ها از آن‌ها گاو کرایه می‌کنند و به کدخداها که بذر گندم قرض می‌دهند) و عموماً در رقت‌انگیزترین حالت فقر به سر می‌برند. بِیت تأکید می‌کند که «من فکر نمی‌کنم تا کنون مردمی به این بدبختی دیده باشم».[۲]

سرگرد پرسی سایکس که سی سال پس از تقسیم سیستان و آثار شومی که در تخریب کشاورزی آن به‌جا گذاشت در سال ۱۲۸۰ (۱۹۰۱ م) از این ایالت دیدن کرده است، مشاهدات خود را از کشاورزی آن منطقه چنین توصیف می‌کند:

> خاندان مرحوم میرعلم‌خان، امیر قائنات، بر سیستان حکم می‌راند و اگرچه سی سال است در دست آن‌هاست،کوچک‌ترین اقدامی برای بهبودی آن که به‌لحاظ طبیعی یکی از غنی‌ترین مناطق ایران است انجام نشده و مانند بلوچستان در عقب‌مانده‌ترین موقعیت به‌سر می‌برد. به‌عنوان نمونه‌ای از این عقب‌ماندگی می‌توانم اشاره کنم که هیچ‌گونه محصولی حتی پیاز و سیب‌زمینی در آن کاشته نمی‌شود.[۳]

قحطی و شورش

از سال ۱۲۸۲ تا ۱۲۸۵، اهالی سیستان با دو قحطی شدید روبه‌رو شدند و هر دو بار نیز دست به شورش زدند، که در صفحات بعد به آن خواهیم پرداخت، و تنها با شکنجه و دیگر ابزار سرکوب خاموش شدند. محمدابراهیم‌خان شوکت‌الملک، برادر حشمت‌الملک، در آوریل ۱۹۰۳ (فروردین ۱۲۸۲) طی نامه‌ای به شاه می‌نویسد:

1. Goldsmid, F.J. Journey from Bandar Abbas to Mashhad by Seistan, with Some Account of the Last–named Province. J.R.G.S., vol. 43, 1873 (pp. 65-83), p. 71.

2. Yate, C.E. *Khorassan and Seistan*, op.cit., p. 84.

3. Sykes, P.M. A Fourth Journey in Persia, 1897-1901, J.R.G.S., vol. 19, January 1902, pp. 146-7.

در این دو سه سالی که در سیستان بارانی نباریده، قیمت گندم از خرواری ۳ تومان به ۳۰ تومان رسیده است. انگلیسی‌ها آن را خرواری ۱۰ تومان می‌خرند و به دهقانان ۳۰ تومان می‌فروشند. رعیت سیستان ۵۰ هزار تومان به انگلیسی‌ها بدهکارند و اکثر آن‌ها به‌دلیل بدبختی و فلاکت آواره شده‌اند.[۱]

گرانی گندم در اواخر خرداد موجب شد مردم سیستان علیه انگلیسی‌ها شورش کنند، چراکه معتقد بودند هیئت حکمیت انگلیس مقدار زیادی گندم خریداری و احتکار کرده است. مردم بازرگانان هندی را که در حمایت کنسولگری بودند، در صورت خرید گندم بیشتر به مرگ تهدید کردند. تاجران هندی که با این‌گونه تهدیدها مواجه شده بودند، در کنسولگری بریتانیا پناه گرفتند. جمعی از مردم سیستان در حضور حاکم ایالت در مقابل کنسولگری گرد آمدند و خواستار خروج هیئت حکمیت بریتانیا از سیستان شدند. اعتراض کنندگان با گفتن این‌که تنها کنسول و چهار خدمتکار او باید در سیستان بمانند، به کارکنان کنسولگری حمله بردند.[۲]

دابز، کنسول بریتانیا، با حشمت‌الملک ملاقات کرد و از او خواست ترتیبی برای حمایت از اتباع بریتانیا و تنبیه تحریک‌کنندگان بدهد. او به حشمت‌الملک اطمینان داد: «دولت بریتانیا اجازه نخواهد داد او را به‌عنوان تنبیه به‌خاطر جرایمی که علیه اتباع بریتانیا انجام شده است از کار برکنار کنند». این بود که حشمت‌الملک دستور داد تعدادی از شورشیان را در ملأعام به فلک بستند. سرهنگ مک‌ماهون چندی بعد گزارش داد که همهٔ این قضایا با سازمان‌دهی میلر، کنسول روسیه، انجام گرفته بود. علاوه بر این، او در گزارش خود به ضرورت حمایت قاطعانه از حشمت‌الملک تأکید کرد.[۳]

پس از این واقعه، حشمت‌الملک که فهمید ممکن است به‌زودی از کار برکنار شود، برای جمع‌آوری هرچه بیشتر پول از مردم سیستان، به فشار خود بر آن‌ها افزود. در آبان‌ماه آن سال، دابز گزارش داد که «اوضاع سیستان و قائن بسیار آشفته شده و مسئول آن حشمت‌الملک است. او، که می‌بیند موقعیتش به‌شدت به خطر افتاده، می‌کوشد از هر فرصتی برای جمع‌آوری هرچه بیشتر پول استفاده کند».[۴]

اوایل سال ۱۹۰۶ میلادی با شیوع بیماری طاعون در سیستان، مردم قحطی‌زدهٔ آن به بدترین

1. Report sent by Shauket'ol-Mulk, Amir of Qaen, to his Agent in Tehran, for representation to the Shah and Grand Vizier, 18 Moharram, 1321 (April 17, 1903) Inclosure 3 in No. 55; F.O. 416/14.

2. Government of India to Lord Hamilton, Inclosure in No. 19, July 4, 1903; F.O. 416/14.

3. Government of India to Lord Hamilton, Inclosure in No. 28, July 8, 1903; F.O. 416/14.

4. Monthly Summary of Events in Persia, Inclosure in No. 192, Tehran, November 11, 1903; F.O. 416/15.

وضعیت ممکن رسیدند. به دستور مقامات تهران، برای جلوگیری از گسترش طاعون، قرنطینه‌ای ایجاد شد. بنا به گزارش یک سیستانی در روزنامهٔ هفتگی **حبل‌المتین** کلکته، دولت تشخیص داد بهترین راه برای نگه داشتن مردم در قرنطینه تقسیم گندم بین فقراست. این کار به ادارهٔ گمرک واگذار شد تا از رفت و آمد مردم بین روستاها برای یافتن نان جلوگیری شود و به این ترتیب از خطر شیوع طاعون ممانعت به عمل آید. اما گندم که باید به‌وسیلهٔ حشمت‌الملک تهیه می‌شد، هرگز به‌دست فقرا نرسید. در گزارش **حبل‌المتین** آمده است که مردم گرسنه درنهایت مجبور بودند برای به‌دست‌آوردن لقمه‌ای نان و اندکی گندم به دهات دیگر بروند که همین باعث ابتلای بیشتر روستاهای سیستان به طاعون شد.[1]

جماعت شورشی که گرفتار قحطی و طاعون شده بودند، بار دیگر خشم خود را به‌شدت علیه کنسولگری بریتانیا ابراز کردند. بنا به همان گزارش، این اقدام آن‌ها وقتی صورت گرفت که بعضی از مقامات کنسولگری به اعتراض‌کنندگان فحاشی کردند. اساسی‌ترین عامل در زمینه‌سازی این وضعیت، تنفر عموم از حاکم ایالت بود. اما مردم از حمله‌کردن مستقیم به مقر او می‌ترسیدند، زیرا می‌دانستند حشمت‌الملک که در تهران بود، پس از مراجعت آن‌ها را به طرق مختلف تحت شکنجه قرار می‌دهد. نویسندهٔ سیستانی در ادامهٔ گزارش خود در **حبل‌المتین** می‌نویسد:

> کافی است بگویم حشمت‌الملک علت اصلی ویرانیِ سیستان است. او بود که بیگانگان را به این منطقه کشاند، او بود که همسایگان ما را تا این حد در سیستان بانفوذ و قدرتمند کرد، او بود که مردم سیستان را با گرسنگی دادن کُشت... من با اطمینان می‌گویم که هم‌اکنون یک‌سوم از اهالی سیستان با خوردن علف زنده هستند، وضع به جایی رسیده است که اگر گله‌ای گاو و یا گوسفند برای چرا به علفزاری برود، مردم با چوب‌دستی بیرونشان می‌کنند و خودشان علف‌ها را فوراً می‌خورند. صاحبان مزارع نمی‌گذارند کسی علف را با خود ببرد، اما اجازه می‌دهند که آن‌ها علف را همان‌جا بخورند.[2]

نویسنده در پایان می‌گوید با کلمات نمی‌تواند اوضاع پریشان مردم فقیر سیستان و رنج آنان را به‌خوبی توصیف کند.

1. Translation of an article in *Habl'ol-Matin*, No. 39, dated 8th June, 1908, No. 30314; F.O. 371/114.

حبل‌المتین از نشریه‌های دوران قبل و بعد از نهضت مشروطه بود که نخست در کلکته به صورت هفتگی و بعدها در تهران و رشت روزانه منتشر می‌شد. این نشریه، که طی ۳۸ سال انتشار (۱۲۷۲–۱۳۰۹خ) در اشاعهٔ اندیشه‌های آزادی‌خواهی و مشروطه‌طلبی تأثیر فراوانی داشت، در میان تحصیلکرده‌ها، به‌خصوص محافل مذهبی کاملاً شناخته‌شده و از اهمیت و نفوذ زیادی برخوردار بود.

۲. همان. برای اطلاعات بیشتر در مورد سیستان ن.ک.: رئیس‌طوسی، رضا (۱۳۸۵)، **سرزمین سوخته: دیپلماسی بریتانیا در سیستان**، تهران: گام نو.